

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# جزوه کامل عربی کنکور

(دکتر عباس نجفی)

تابستان ۱۴۰۰

فارس - کوچه چنار

این جزوه ویژه داوطلبان کنکور تالیف شده است و علاوه بر داوطلبان کنکور

قابل استفاده برای اساتید، دانشجویان، دبیران، و همچنین تمام کسانی است که

تصد آشنایی با مبادی و مبانی زبان و ادبیات را دارند.

در عموم کتاب های گنگ درسی مطالب به صورت کلی شرح داده شده است. مثلاً کسر کتابی وارد بحث عدد شده

و یک بار از یک تا صد را برای محدود مذکر و مؤنث شمارش کرده است

تا چشم دانش آموز به تک تک اعداد بین ۱۰۰ پیفتد و هر جا که این اعداد را دید، برایش آشنا باشد.

یا کسر کتابی به حرف تک تک ابواب ثلاثی مزید پرداخته است. به همین دلیل، غالباً دانش آموزان با دیدن

صیغه های پر حرفی مانند "استرجعتن" گج می شوند چرا که چنین صیغه ای را به چشم ندیده اند و چه بسا که اطلاع نداشته باشند

که بر قیاس فعل "ذهبتن"، صیغه های مانند "استرجعتن" و "تخرجتن" و "استغلتن" نیز وجود دارد.

در مورد ضمیر ما هم به همین صورت است. در کتاب جایی که صحبت از اسمی است

که همزمان موصوف و مضاف قرار می گیرد، ترکیب "فریقتا الفانز" آمده است. دانش آموز این عبارت را حفظ می کند

اما کافی است تا این عبارت در گنگور کمی تغییر پیدا کند و به این اشکال در آید:

فریقطن الفانز / فریقلم الفانز / فریقنی الفانز

آنگاه است که دانش آموز به دلیل ندیدن و تمرین نکردن این صیغه ها دچار کجی و سردرگمی می شود.

من در این جزوه سعی کرده ام تا حدودی به این مباحث بعضاً مغفول مانده پردازم و بانی جهت تمرین و تکرار بکشایم.

این جزوه حالت کاربردی دارد و تلاش شده است تا حد ممکن از کلی کوینی و تنوری بانی خودداری شده

و بیشتر بر روی مثال های عملی تمرکز شود. امیدوارم کره کشا باشد.

در این جزوه، ترتیب کتاب درسی رعایت نشده است و سعی کرده ام مطالب مرتبط به هم را در کنار یکدیگر بیاورم

تا درکن مطالب ساده تر شود.

۱- ابتدا صفحه ۱ و ۳ جزوه به صورت دقیق حفظ شود و سپس از آن سایر مطالب خوانده شود.

۲- مطالب مربوط به قواعد از صفحه ۴ تا ۵۳ توضیح داده شده است و در واقع اصلی ترین بخش جزوه این بخش است.

۳- از صفحه ۵۴ تا ۶۱ بعضی از فعل های مشتابه و کلمات مهم آورده شده است پیشنهاد می شود که مطالب این بخش طوطی شود.

۴- از صفحه ۶۲ تا ۸۲ صرف فعل های مهم و منبایر آورده شده است فقط این بخش کمک زیادی به تسلط بر افعال مختلف می کند.

۵- صفحه ۸۲ از مهم ترین صفحات این جزوه است و فقط این صفحه کمک سبب این به تشخیص زمان افعال می کند. در این قسمت فعل «ذَهَبَ - يَذْهَبُ» به عنوان الگو آورده شده است. خواننده جزوه باید پس از حفظ این الگو، برای تمرین و تکرار بیشتر فعل های دیگری را جایگزین فعل «ذَهَبَ - يَذْهَبُ» کرده و ترجمه کند. به عنوان مثال به جای «کان ذَهَبَ، رفته بود» فعل «کان استرجع» پس رفته بود، «کان تخرج» داس آموخته شده بود و فعل های دیگری را جایگزین کند تا خوب به این بخش تسلط پیدا کند.

۶- مبحث عدد صفحه ۱۱ تا ۱۸ آمده است. در این بخش سعی شده است تا به جای لسی نویسی، بر روی مثال های عینی تمرکز شود. به همین دلیل، کلمات مذکور «عامه»؛ ج اعوام» و کلمات مؤنث «جامعه»؛ ج جاهات» از یک تا صد شمارش شده است و خواننده باید پس از تسلط بر این بخش، بتواند کلمات مذکور و مؤنث دیگری را جایگزین این دو کلمه کرده و شمارش کند.

۷- صرف ماضی، مضارع و امر افعال مزید به صورت دقیق در صفحات ۶۸ تا ۷۸ آمده است.

۸- برای تسلط به قواعد زبان عربی، خواندن این جزوه کافی است و نیازی به مراجعه به کتاب های سنتین و بیجیده کمک درسی نیست.

۹- برای آشنایی با واژگان و ساختار جملات در زبان عربی حتماً باید در کنار جزوه، متن و تمرینات کتاب های درسی نیز خوانده شده و کلمات و جملات آن به خاطر سپرده شود.

عباس تحفی - ۲۷/۵/۱۴۰۱ - فارس - کوه پینار - ۳۹۰۰@gmail.com AbbasnajaFi

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۶	اسلوب حصر	۱	جدول تلاثی مزید
۳۷	جمع سالم و مکسر	۲	صرف اصیغه ماضی
۳۸	اسم اشارہ	۳	صرف اصیغه مضارع
۳۸	روشنی های سافت ماضی استمراری و بعید	۲۳ و ۲۴	حملہ اسمیہ و فعلیہ
۳۹	انواع «لا»	۵	المحل الاعرابی
۴۰	صرف فعل «قال - یقول»	۹	چند نکتہ در مورد فاعل
۴۱	اسلوب شرط	۱۱	عذر و محدود
۴۲	اسم فاعل و مفعول	۲۰	تلاثی محذوف و مزید
۴۳	اسم مکان و اسم مبالغه	۲۲	«لا» به معنای داشتن
۴۴	اسم تشبیه	۲۲	ماضی استمراری
۴۵	قن ترحیم	۲۳	مُعرب و مبني
۵۴	افعال مساباہ و کلمات مهم	۲۵	فعل مجهول
۶۲	تلاثی صیغہ ہا	۲۵	نائب فاعل
۶۳	«لی» امر و ناصبہ	۲۶	جائز و محذوف
۶۴	عقل نفی	۲۶	نون و قایہ
۶۵	عقل نفی	۲۷	معرفہ و نکرہ
۶۶	ماضی استمراری و بعید	۲۸	حملہ و صغیہ
۶۷	ضمایر متصل بہ اسم و فعل صرف	۲۹	حروف مشبہہ بالفعل
۶۸	صرف ۱ باب تلاثی مزید	۲۹	افعال ناقصہ
۷۶	صرف فعل امر تلاثی محذوف و مزید	۳۰	انواع «لی»
۷۹	«ل» عندہ - لریہ بہ معنای داشتن	۳۰	ابتداء و خبر
۸۱	اسمی کہ همزمان مضاف و موصوف و اتحہ می شود (فریقنا الفائر)	۳۲	حروف ناصبہ
۸۲	زمان افعال	۳۲	حال
		۳۴	مفعول مطلق
		۳۴	نداء
		۳۵	استثناء
	خبر وہ دکنس کجی		

## باب های ثلاثی مزید

ماضی	مضارع	مصدر	امر	مثال
أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	إِفْعَالٌ	أَفْعِلْ	أَجْلَسَ - يُجْلِسُ - اجلاس نَسَّأَدَ - هِيَ نَسَّأَدُ - نَسَّأَدُنْ
فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيلٌ	فَعَّلْ	جَهَّزَ - يُجَهِّزُ - تجهيز آماده کرد - آماده می کند - آماده کردن
فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ	فَاعِلٌ	كَاتَبَ - يُكَاتِبُ - مَكَاتِبَةٌ نامه بنامی کرد - نامه بنامی می کند - نامه بنامی کردن
تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ	تَفَاعَلْ	تَكَاتَبَ - يَتَكَاتَبُ - تَكَاتِبٌ نامه بنامی کرد - نامه بنامی می کند - نامه بنامی کردن
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ	تَفَعَّلْ	تَخَرَّجَ - يَتَخَرَّجُ - تَخَرُّجٌ دانش آموزی شد - دانش آموزی می شود -
إِفْتَعَلَ	يِفْتَعِلُ	إِفْتِعَالٌ	إِفْتَعِلْ	إِشْتَعَلَ - يَشْتَعِلُ - إِشْتِعَالٌ کار کرد - کاری کند - کار کردن
إِنْفَعَلَ	يِنْفَعِلُ	إِنْفِعَالٌ	إِنْفَعِلْ	إِنْكَسَرَ - يَنْكَسِرُ - إِنْكَسَارٌ شکست خورد - شکست می خورد - شکسته شدن
إِسْتَفَعَلَ	يَسْتَفَعِلُ	إِسْتِفْعَالٌ	إِسْتَفَعِلْ	إِسْتَعْفَرَ - يَسْتَعْفِرُ - إِسْتِعْفَارٌ آمرزش خواست - آمرزش می خواهد - آمرزش خواستن

★ نکته: ثلاثی مزید فعلی است که اولین صیغه ماضی آن بیش از سه حرف باشد

هُمَا ذَهَبَا : آن ۲ مرد رفتند

هُمَا ذَهَبَتَا : آن ۲ زن رفتند

أَنْتُمَا ذَهَبْتُمَا : شما ۲ مرد رفتید

أَنْتُمَا ذَهَبْتُمَا : شما ۲ زن رفتید

نَحْنُ ذَهَبْنَا : ما رفتیم

هُوَ ذَهَبَ : آن مرد رفت

هِيَ ذَهَبَتْ : آن زن رفت

أَنْتَ ذَهَبْتَ : تو (مرد) رفتی

أَنْتِ ذَهَبْتِ : تو (زن) رفتی

أَنَا ذَهَبْتُ : من رفتم

هُم ذَهَبُوا : آن چند مرد رفتند

هُنَّ ذَهَبْنَ : آن چند زن رفتند

أَنْتُمْ ذَهَبْتُمْ : شما چند مرد رفتید

أَنْتُنَّ ذَهَبْتُنَّ : شما چند زن رفتید

ماضی

هُمَا يَذْهَبَانِ : آن ۲ مرد می روند

هُمَا تَذْهَبَانِ : آن ۲ زن می روند

أَنْتُمَا تَذْهَبَانِ : شما ۲ مرد می روید

أَنْتُمَا تَذْهَبَانِ : شما ۲ زن می روید

نَحْنُ نَذْهَبُ : ما می رویم

هُوَ يَذْهَبُ : آن مرد می رود

هِيَ تَذْهَبُ : آن زن می رود

أَنْتَ تَذْهَبُ : تو (مرد) می روی

أَنْتِ تَذْهَبِينَ : تو (زن) می روی

أَنَا أَذْهَبُ : من می روم

هُم يَذْهَبُونَ : آن چند مرد می روند

هُنَّ يَذْهَبْنَ : آن چند زن می روند

أَنْتُمْ تَذْهَبُونَ : شما چند مرد می روید

أَنْتُنَّ تَذْهَبْنَ : شما چند زن می روید

مضارع

هر کلمه از این ۳ حال خارج نیست یا فعل است. یا اسم است. یا حرف است.

۱- ماضی: مانند ذَهَبَ (رفت)

۲- مضارع: مانند يَذْهَبُ (می رود)

۳- مستقبل: مانند سَيَذْهَبُ (خواهد رفت)

۱- فعل → زمان دارد. زمان

کلمه

۱- ال

۲- تنوین

۳- مضاف واقع

۲- اسم زمان ندارد و ممکن است یکی از این ۳ علامت را داشته باشند

۳- حرف → معنای مستقل ندارد. مانند: ال، فی، إلى، مِن

از پشت سرهم قرار گرفتن چند کلمه یک جمله درست می شود. مانند: ذَهَبَ هَمِيْدٌ اِلَى الْمَدْرَسَةِ  
فعل اسم حرف اسم

هر جمله ای از این دو حال خارج نیست. یا فعلیه است یا اسمیه.

۱- فعلیه: با فعل شروع می شود مانند: ذَهَبَ الْمُعَلِّمُ

جمله

۲- اسمیه: با اسم شروع می شود مانند: الْمُعَلِّمُ ذَهَبَ

ع جزوه دکتر نجفی



در زبان عربی حرکت حرف به حرکتها خیلی مهم است و با آن اعراب گفته می شود.

اعراب (یعنی حرکت حرف آخر کلمه) از این ساحل خارج نیست: مرفوع، منصوب، مجرور

- ۱- مرفوع و مانند معلما و اعراب
- ۲- منصوب ـَ مانند معلما ـَ اعراب
- ۳- مجرور ـِ مانند معلما ـِ اعراب

برای تشخیص اعراب (حرکت حرف آخر کلمه) باید نقش (المحل الاعرابی) آن کلمه را در جمله تشخیص دهید. مهم ترین نقشها (المحل الاعرابی) در زیر توضیح داده می شوند:

### مهم ترین نقشها

۱- فاعل: کلمه ای است که در جواب «چه کسی» یا «چیزی» می آید.

مثال ۱: ذَهَبَ المعلم معلم رفت چه کسی رفت المعلم فاعل است.

مثال ۲: سَقَطَ القلم قلم افتاد چه چیزی افتاد؟ القلم فاعل است.

فعل مرفوع: حرف مرفوع و است.

۲- مفعول: کلمه ای است که در ترجمه بعد از آن حرف «را» و بعضی وقتها قبل از آن حرف «از» یا «به» می آید.

مثال ۱: ضَرَبَ المعلم طالباً معلم دانش آموزی را زد دانش آموز مفعول است

مثال ۲: سَأَلَ المعلم طالباً معلم از دانش آموزی پرسید دانش آموز مفعول است

مثال ۳: يَلْتَمِسُ طولها الشر من مئة متر طول آن می رسد به بیشتر از صد متر.

فعل مرفوع: حرف مفعول منصوب ـَ است.

چیزه دلتر خفی ۵

۱- مبتدا: اسمی است که در ابتدای جمله می آید. مثال: المعلم جمیل \*  
مبتدا - مرفوع

فردمول ۳: هر مبتدائی مرفوع و است.

۲- خبر: در مورد مبتدا خبری می دهد. مثال: المعلم جمیل.  
خبر - مرفوع

نکته: ممکن است بین مبتدا و خبر فاصله بیفتد. مثال: المعلم الذی رأیت جمیل.  
مبتدا مرفوع      خبر مرفوع

فردمول ۴: هر خبری مرفوع و است.

۵- صفت: هرگاه این ۳ شرط برقرار بود، کلمه اول موصوف و کلمه دوم صفت است.

نشره اول: (۱) اسم پشت سر هم داشتیم (شرط دوم) در ترجمه فارسی بین آن ۲ اسم حرکت - آمد

شرط سوم: بتوانیم به کلمه دوم حرف «تر» اضافه کنیم

مثال: مدیر جمیل ← مدیر زیبا ← مدیر زیبا تر معنی دارد  
اسم ۱      اسم ۲

۶- مضاف الیه: هرگاه این ۳ شرط برقرار بود، کلمه اول مضاف و کلمه دوم مضاف الیه است:

شرط اول: (۱) اسم پشت سر هم داشتیم (شرط دوم) در ترجمه بین آن ۲ اسم حرکت - آمد

شرط سوم: نتوانستیم به کلمه دوم حرف «تر» اضافه کنیم

مثال: مدیر المدرسه ← مدیر مدرسه ← مدیر در سائتر معنی ندارد.  
اسم ۱      اسم ۲

غیره دلتتر چی

تکته: بعضی وقت ها یک اسم مع مضاف الیه دارد و هم صفت و مانند: فریقنا الفائز

ترجمه: تیم پیروز ما = فریقنا الفائز  
تیم ما پیروز

مثال: أشعة الشمس المشرقة مضاف الیه صفت ← أشعای فروزان هور شدید

در مثال های این شکلی اول اسم ترجمه می شود بعد صفت و بعد مضاف الیه

تکته ۱: موصوف و مضاف جزو نقش ما نیستند.

قاعده ۵: هر صفتی تابع موصوف است.

قاعده ۶: هر مضاف الیهی محبور است.

۷- محبور به حرف جر: حروف جر عبارتند از: مِن (از) - إِلَى (به) - فِی (در) - عِن (از) - كَ (مانند) - بِ (با).

۸- اسم هایی که بعد از حروف جر فرار می گیرند محبور به حرف جر هستند. مثال: فِی الْمَدْرَسَةِ  
حرف جر محبور به حرف جر

تمرین: تخمین محل الإعراب للكلمات التي تحتمل حظ

رَأَيْتُ طِفْلاً صَغِيراً فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ  
دیدم طفل کوچکی را در سالن فرودگاه

۷ جزوه دست نخورده

رَأَيْتُ طِفْلاً صَغِيْرًا فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ  
مفعول منصوب صفت تابع موصوف  
محرور به حرف جر مضاف اليه محذوف

- ۱- ال
- ۲- تنوين
- ۳- مضاف واقع شده

نکته خیلی مهم: یک اسم ممکن است یکی از این علامت ها را داشته باشد

و نکته مهم تر این که هیچ ناه یک اسم علامت را با هم نمی گیرد.

مثال: ① المعلم غطاست چون هم ال گرفته و هم تنوین

مثال: ② معلم المدرسة غطاست چون که معلم هم مضاف واقع شده و هم تنوین گرفته است مضاف مضاف الیه

تمرین: با توجه به لا نقاش مهم که آموختید جمله زیر را حرکت گذاری کنید.

أَكَلَ الصَّيَّادُ سَمَكًا كَبِيرًا فِي مَطْعَمِ السَّفِينَةِ

ترجمه: خورد صیاد ماهی بزرگ را در ~~مطعم~~ غذاخوری کشتی.

جواب: أَكَلَ الصَّيَّادُ سَمَكًا كَبِيرًا فِي مَطْعَمِ السَّفِينَةِ  
فاعل مرفوع مفعول منصوب صفت تابع موصوف  
محرور به حرف جر مضاف الیه محذوف

نکته: الصَّيَّادُ فاعل است و هو فاعل مرفوع است و غلت اینکه الصَّيَّادُ از بین و و تنوین که با تلفظ است، این است که ال دارد و علامت اسم نهی تواند با هم بیاید.

نکته مهم: محذوف به صرف هر است و غلت این که بین دو علامت و و تنوین  
نگرفتا، این است که معلم، مضاف است و نهی که از تنوین بگیرد (علامت اسم با هم نهی)

# چند نکته در مورد فاعل :

هر فعلی یک فاعل دارد بنابراین هر فعلی یک جمله محسوب می شود به عنوان مثال  
 فعل « ذَهَبَ » یک جمله است چونکه همراه با فاعل خود در نظر گرفته شده فاعل  
 فعل « ذَهَبَ » ضمیر مستتر «هُوَ» است که درون فعل پنهان است و ما  
 آن را با چشم نمی بینیم .

سؤال : فاعل ع صیغه ماضی و مضارع چه کلمه ای است ؟

جواب : فاعل ع صیغه ماضی و مضارع در ادامه در کنار هر فعل نوشته شده است و باید حفظ شود :

الف زینت :

ذَهَبُوا

ضمیر بارز «و»

ذَهَبَا

ضمیر بارز «ا»

ذَهَبَ

فاعل : ضمیر مستتر «هو»

ذَهَبِينَ

ضمیر «ن»

ذَهَبَا

ضمیر بارز «ا»

ذَهَبْتُ

فاعل : ضمیر مستتر «می»

ذَهَبْنَا

ضمیر بارز «نم»

ذَهَبْنَا

ضمیر بارز «نما»

ذَهَبْتُ

ضمیر بارز «ت»

ذَهَبْنَا

ضمیر بارز «نن»

ذَهَبْنَا

ضمیر بارز «نما»

ذَهَبْتُ

ضمیر بارز «ت»

ذَهَبْنَا

ضمیر بارز «نا»

ذَهَبْتُ

ضمیر بارز «ت»

\* در فعل « ذَهَبُوا » الف بعد از «و» الف زینت است و بعد در سبزش تفاوتی ندارد .

\* در فعل « ذَهَبْتُ » حرف «ت» علامت تأنیث «مؤنث» بودن است .

حیژه دکتر خجفی

يَذْهَبُ      يَذْهَبَانِ      يَذْهَبُونَ  
 فاعل: صنير مستتر «هو»    صنير بارز «ا»    صنير بارز «و»

تَذْهَبُ      تَذْهَبَانِ      يَذْهَبَانِ  
 صنير مستتر «هو»    صنير بارز «ا»    صنير بارز «فون»

تَذْهَبُ      تَذْهَبَانِ      تَذْهَبُونَ  
 صنير مستتر «انت»    صنير بارز «ا»    صنير بارز «و»

تَذْهَبِينَ      تَذْهَبَانِ      تَذْهَبِينَ  
 صنير بارز «ي»    صنير بارز «ا»    صنير بارز «ن»

أَذْهَبُ      تَذْهَبُ      تَذْهَبُ  
 صنير مستتر «انا»    صنير مستتر «نحن»

برای درک بهتر معنی فاعل به چند مثال زیر توجه کنید.

يَذْهَبَانِ إِلَى الْمَدْرَسَةِ    آن دو به مدرسه می روند.  
 فعل      فاعل

مفرد به کار می رود خواه فاعل آن مفرد باشد،

نکته: فعل همیشه در اول جمله با صورت  
 خواه مثبتی باشد و خواه جمع، مثال:

۱- ذَهَبَ الطَّالِبُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ.  
 فعل مفرد      فاعل مفرد

۲- ذَهَبَ الطَّالِبَانِ إِلَى الْمَدْرَسَةِ.  
 فعل مفرد      فاعل مُثنى

۳- ذَهَبَ الطَّالِبُونَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ.  
 فعل مفرد      فاعل جمع

۱۰ چیزی دلنشین

## الأعداد:

مذكر: كتاب	جمع: كتب	مؤنث: جامعة	جمع: جامعات
1 ← كتاب واحد		1 ← جامعة واحدة	
2 ← كتابان		2 ← جامعتان	
3 ← ثلاثة كتب		3 ← ثلاث جامعات	
4 ← اربعة كتب	عدد معدود كره بصورت جمع و مجردی آید.	4 ← اربع جامعات	
5 ← خمسة كتب		5 ← خمس جامعات	
6 ← ستة كتب		6 ← ست جامعات	
7 ← سبعة كتب		7 ← سبع جامعات	
8 ← ثمانية كتب		8 ← ثمانی جامعات	
9 ← تسعة كتب		9 ← تسع جامعات	
10 ← عشرة كتب		10 ← عشر جامعات	

• نکته 1 ← معدود (چیزی که می خواهیم آن را بشماریم) ، دو عدد یک و دو قبل از عدد می آیند.

• نکته 2 ← از سه تا ده معدود بعد از عدد می آید و جمع و مجرد است.

• نکته 3 ← از سه تا ده الی معدود منکر باشد، اعداد را به صورت مؤنث می آوریم و الی معدود مؤنث باشد، اعداد را به صورت مذکر می آوریم.

• نکته 4 ← عدد یک و دو همیشه در العمل الاعرابی، صفت می باشند.

جزوه ۱۱ دختر نجفی

Prof. Dr. M. J. Kalan  
Reisi

الأعداد:

منكر: كتاب	جمع: كتب	مؤنث: جامعة	جمع: جامعات
١١ ← أحد عشر كتاباً		١١ ← إحدى عشرة جامعة	
١٢ ← اثنا عشر كتاباً		١٢ ← اثنتا عشرة جامعة	
١٣ ← ثلاثة عشر كتاباً		١٣ ← ثلاث عشرة جامعة	
١٤ ← أربعة عشر كتاباً		١٤ ← أربع عشرة جامعة	
١٥ ← خمسة عشر كتاباً		١٥ ← خمس عشرة جامعة	
١٦ ← ستة عشر كتاباً		١٦ ← ست عشرة جامعة	
١٧ ← سبعة عشر كتاباً		١٧ ← سبع عشرة جامعة	
١٨ ← ثمانية عشر كتاباً		١٨ ← ثمان عشرة جامعة	
١٩ ← تسعة عشر كتاباً		١٩ ← تسع عشرة جامعة	
٢٠ ← عشرون كتاباً		٢٠ ← عشرون جامعة	

• نكتة 1 ← در شمارش اعداد یازده تا بیست معدود مفرد و منسوب است.

• نکتة 2 ← در یازده و دوازده ارمعدود منکر باشد هر دو جز عدد (اخذ عشر) به صورت منکر می آید ارمعدود مؤنث باشد هر دو جز عدد مؤنث است. جز اول جز دوم

• نکتة 3 ← در اعداد پندره تا بیست ارمعدود منکر باشد. جز اول جز دوم جز اول (سنة عشر کتاب) به صورت مؤنث و جز دوم به صورت منکر به کار می رود. جز اول جز دوم مؤنث و ارمعدود مؤنث باشد جز اول به صورت منکر و جز دوم به صورت مؤنث به کار می رود. سبعة عشرة جامعة و معدود مؤنث «جامعة» شمرده شده است. ←

۱۲ جزوه دکنتر کجی

www.konkur.in



معدود هذكر لالا	معدود هذكر لا	معدود هذكر لا	معدود هذكر لا
عام واحد	واحد عشر عاماً مفرد و منسوب	واحد عشر عاماً مفرد و منسوب	واحدة واحدة
عامان اثنتان	اثنتا عشرة عاماً مفرد و منسوب	اثنتا عشرة عاماً مفرد و منسوب	جاعتان اثنتان
ثلاثة أعوام	ثلاث عشرة عاماً مفرد و منسوب	ثلاثة عشر عاماً مفرد و منسوب	ثلاث جاعات جمع و مجرور
اربعة أعوام	اربع عشرة عاماً مفرد و منسوب	اربع عشرة عاماً مفرد و منسوب	اربع جاعات
خسة أعوام	خمس عشرة عاماً مفرد و منسوب	خسة عشر عاماً مفرد و منسوب	خمس جاعات
سنة أعوام	سنة عشر عاماً مفرد و منسوب	سنة عشر عاماً مفرد و منسوب	ست جاعات
سبعة أعوام	سبع عشرة عاماً مفرد و منسوب	سبعة عشر عاماً مفرد و منسوب	سبع جاعات
ثمانية أعوام	ثمان عشرة عاماً مفرد و منسوب	ثمان عشرة عاماً مفرد و منسوب	ثماني جاعات
تسعة أعوام	تسع عشرة عاماً مفرد و منسوب	تسع عشرة عاماً مفرد و منسوب	تسع جاعات
عشرة أعوام	عشر عاماً مفرد و منسوب	عشر عاماً مفرد و منسوب	عشر جاعات

تلمذ: معدود مئة، هيسه مفرد و مجرور

مئة / مائة عاماً  
مثنان: مئيت

واحد وعشرون عاماً	أحد وعشرون جامعة
مفرد مشروب	مفرد مشروب
اثنان وعشرون عاماً	اثنان وعشرون جامعة
ثلاثة وعشرون عاماً	ثلاث وعشرون جامعة
أربعة وعشرون عاماً	أربع وعشرون جامعة
خمس وعشرون عاماً	خمس وعشرون جامعة
ستة وعشرون عاماً	ستة وعشرون جامعة
سبع وعشرون عاماً	سبع وعشرون جامعة
ثمانية وعشرون عاماً	ثمان وعشرون جامعة
تسعة وعشرون عاماً	تسع وعشرون جامعة

واحد و ثلاثون عاماً مفرد و منصوب	واحد و أربعون عاماً مفرد و منصوب	إحدى و ثلاثون جامعة مفرد و منصوب	إحدى و أربعون جامعة مفرد و منصوب
اثنان و ثلاثون عاماً	اثنان و أربعون عاماً	اثنان و ثلاثون جامعة	اثنان و أربعون جامعة
ثلاثة و ثلاثون عاماً	ثلاثة و أربعون عاماً	ثلاث و ثلاثون جامعة	ثلاث و أربعون جامعة
أربعة و ثلاثون عاماً	أربعة و أربعون عاماً	أربع و ثلاثون جامعة	أربع و أربعون جامعة
خسة و ثلاثون عاماً	خسة و أربعون عاماً	خمس و ثلاثون جامعة	خمس و أربعون جامعة
ستة و ثلاثون عاماً	ستة و أربعون عاماً	ست و ثلاثون جامعة	ست و أربعون جامعة
سبعة و ثلاثون عاماً	سبعة و أربعون عاماً	سبع و ثلاثون جامعة	سبع و أربعون جامعة
ثمانية و ثلاثون عاماً	ثمانية و أربعون عاماً	ثمان و ثلاثون جامعة	ثمان و أربعون جامعة
تسعة و ثلاثون عاماً	تسعة و أربعون عاماً	تسع و ثلاثون جامعة	تسع و أربعون جامعة



معروف (عشرون، ثلاثون، أربعون، تسعون) .. جله مذکر باشد چه مؤنث  
لیذا این اعداد به صورت مفرد و منصوب می آید:

عشرون معلماً  
مذکر  
عشرون معلماً

معروف (واحد و عشرون تا تسع و تسعون) به صورت مفرد و منصوب  
به کار می رود.  
واحد و عشرون معلماً  
مفرد - مفرد و منصوب

واحدٌ وخمسونَ عاماً مفردٌ ومضروبٌ	واحدٌ وستونَ عاماً مفردٌ ومضروبٌ	واحدٌ وخمسونَ جامعةً مفردٌ ومضروبٌ	واحدٌ وخمسونَ عاماً مفردٌ ومضروبٌ
اثنانِ وستونَ جامعةً	اثنانِ وستونَ عاماً	اثنانِ وخمسونَ جامعةً	اثنانِ وخمسونَ عاماً
ثلاثٌ وستونَ جامعةً	ثلاثٌ وستونَ عاماً	ثلاثٌ وخمسونَ جامعةً	ثلاثٌ وخمسونَ عاماً
أربعٌ وستونَ جامعةً	أربعٌ وستونَ عاماً	أربعٌ وخمسونَ جامعةً	أربعٌ وخمسونَ عاماً
خمسٌ وستونَ جامعةً	خمسٌ وستونَ عاماً	خمسٌ وخمسونَ جامعةً	خمسٌ وخمسونَ عاماً
ستٌ وستونَ جامعةً	ستٌ وستونَ عاماً	ستٌ وخمسونَ جامعةً	ستٌ وخمسونَ عاماً
سبعٌ وستونَ جامعةً	سبعٌ وستونَ عاماً	سبعٌ وخمسونَ جامعةً	سبعٌ وخمسونَ عاماً
ثمانٌ وستونَ جامعةً	ثمانٌ وستونَ عاماً	ثمانٌ وخمسونَ جامعةً	ثمانٌ وخمسونَ عاماً
تسعٌ وستونَ جامعةً	تسعٌ وستونَ عاماً	تسعٌ وخمسونَ جامعةً	تسعٌ وخمسونَ عاماً

واحدٌ وثمانون جامعةً مفرد ومضرب	واحدٌ وثمانون عاماً مفرد ومضرب	أحدٌ وبعون جامعةً مفرد ومضرب	واحدٌ وبعون عاماً مفرد ومضرب
اثنان وثمانون جامعةً	اثنان وثمانون عاماً	اثنان وبعون جامعةً	اثنان وبعون عاماً
ثلاثٌ وثمانون جامعةً	ثلاثةٌ وثمانون عاماً	ثلاثٌ وبعون جامعةً	ثلاثةٌ وبعون عاماً
أربعٌ وثمانون جامعةً	أربعةٌ وثمانون عاماً	أربعٌ وبعون جامعةً	أربعةٌ وبعون عاماً
خمسٌ وثمانون جامعةً	خمسٌ وثمانون عاماً	خمسٌ وبعون جامعةً	خمسٌ وبعون عاماً
ستٌ وثمانون جامعةً	ستٌ وثمانون عاماً	ستٌ وبعون جامعةً	ستٌ وبعون عاماً
سبعٌ وثمانون جامعةً	سبعةٌ وثمانون عاماً	سبعٌ وبعون جامعةً	سبعةٌ وبعون عاماً
ثمانٌ وثمانون جامعةً	ثمانيةٌ وثمانون عاماً	ثمانٌ وبعون جامعةً	ثمانيةٌ وبعون عاماً
تسعٌ وثمانون جامعةً	تسعةٌ وثمانون عاماً	تسعٌ وبعون جامعةً	تسعةٌ وبعون عاماً

واحد وتسعون عاماً مفرد ومثروب	أحدى وتسعون جامعة مفرد ومثروب
اثنان وتسعون عاماً	اثنان وتسعون جامعة
ثلاثة وتسعون عاماً	ثلاث وتسعون جامعة
اربعة وتسعون عاماً	أربع وتسعون جامعة
خسة وتسعون عاماً	خمس وتسعون جامعة
ستة وتسعون عاماً	ست وتسعون جامعة
سبعة وتسعون عاماً	سبع وتسعون جامعة
ثمانية وتسعون عاماً	ثمان وتسعون جامعة
تعة وتسعون عاماً	تسع وتسعون جامعة
مئة / مائة عام مفرد ومثروب	مئة مائة جامعة مفرد ومثروب

«مفرد» «مئة» «مئة» مفرد ومثروب «مئة» طالب «مئة» طالبة

• چند نکته در مورد اعداد :

• به تفاوت بین این اعداد توجه شود :

۱- اعداد شمارشی : واحد (یک) ، اثنان (دو) ، ثلاثة (سه) ، اربعة (چهار) ، خمسة (پنج) ، ستة (شش) ، سبعة (هفت) ، ثمانية (هشت) ، تسعة (نه) ، عشرة (ده)

۲- اعداد ترتیبی : الاول (اول) ، الثاني (دوم) ، الثالث (سوم) ، الرابع (چهارم) ، الخامس (پنجم) ، السادس (ششم) ، السابع (هفتم) ، الثامن (هشتم) ، التاسع (نهم) ، العاشر (دهم)

**توضیح :** به عنوان مثال اگر بخواهیم بگوییم « سه صفحه » می‌گوییم : ثلاث صفحات اما اگر بخواهیم بگوییم « صفحه سوم » باید بگوییم : الصفحة الثالثة .

**نکته :** تفاوت کلمات « عشرون » و « عشرين » که هر دو به معنای بیست می‌باشند، چیست ؟

**توضیح :** در کل کلماتی که « و ن » دارند در حالت مرفوعی به کار می‌روند و کلماتی که « ی ن » دارند، در حالت منصوبی و مجروری. منظور از حالت مرفوعی این است که اگر کلمه المصلی الاعرابی بلیید باعث می‌شود اعراب یعنی حرکت حرف آخر آن مرفوع و وا شُود. برای مثال اگر المصلی الاعرابی کلمه ای فاعل یا مبتدا باشد، حالت آن کلمه مرفوعی است زیرا هر فاعل و مبتدای مرفوع است. منظور از حالت منصوبی این است که اگر کلمه المصلی الاعرابی بلیید باعث می‌شود تا اعراب (حرکت حرف آخر آن) ، منصوب شود. به عنوان مثال المصلی الاعرابی مفعول باعث منصوب شدن کلمه می‌شود. منظور از حالت مجروری این است که آن کلمه اگر المصلی الاعرابی بلیید اعراب آن یعنی حرکت حرف آخر آن مجرور می‌شود. ( برای اطلاعات بیشتر به بخش المصلی الاعرابی رجوع شود )

سوالی که پیش می‌آید این است که تفاوت بین کلمات المعلمان و المعلمین که هر دو مثنی هستند و تفاوت بین کلمات المعلمون و المعلمین یا عشرون و عشرين که هکلی جمع هستند، چیست ؟ برای روشن شدن بحث به مثال های زیر توجه کنید :

حالت مرفوعی ← ذهب المعلمان	فاعل - مرفوع
حالت منصوبی ← شاهدت المعلمین	مفعول - منصوب
حالت مجروری ← سلمت علی المعلمین	مفعول به حرف جر
حالت مرفوعی ← ذهب المعلمون	فاعل مرفوع
حالت منصوبی ← شاهدت المعلمون	مفعول - منصوب
حالت مجروری ← سلمت علی المعلمون	مفعول به حرف جر

• پس نتیجه می‌گیریم کلماتی مانند المعلمون ، المعلمین و عشرون و عشرين هیچ‌گاه تنوین نمی‌گیرند. بنا بر این کلمات معلمون و معلمین غلط می‌باشند.

www.konkur.in  
Pedram  
Raisi

### الفعل الثلاثي المجرد والنزید (1)

مجرد - یعنی فعلی که «ماضی مفرد منکر غایب» آنها فقط از ۳ حرف تشکیل شده است.  
مثال: خَرَجَ، عَرَفَ، نَظَرَ

فعل

نزید - یعنی فعلی که «ماضی مفرد منکر غایب» آنها بیش از ۳ حرف دارد.  
مثال: اسْتَخْرَجَ - اعْتَرَفَ - انْفَجَرَ

نکته ۱: تمام باب ۱ ثلاثی مزید هستند.

نکته ۲: معانی فعلی مزید با فعلی مجرد فرق می کنند مانند: رَفِئِمٌ: رحم کرد  
اسْتَرْحَمَ: رحمت خواست

چند فعل ثلاثی مجرد که بعد از رفتن به ابواب (جمع باب) ثلاثی مزید، معنای آن عوض شده است:  
مَجْرُودٌ: کَتَبَ: نوشت - یُکَلِّبُ: می نویسد بعد از رفتن به باب مفعلة کَاتَبَ: نامه نگاری کرد - یُکَاتِبُ: نامه نگاری می کند

مَجْرُودٌ: خَرَجَ: خارج شد - یُخْرِجُ: خارج می شود ← اَخْرَجَ: خارج کرد - یُخْرِجُ: خارج می کند  
بعد از رفتن به باب افعال

نتیجه: فعل ثلاثی مجرد بعد از رفتن به یکی از باب ۱ چهار تغییر معنای می شود.

### الفعل اللازم و الفعل المتعدي

لازم: فعلی که نمی توانیم قبل از آن «چهر کسی را» یا «چهر چیزی را» بیاوریم.  
مثال: ذَهَبَ ← نمی توانیم بگوییم «چهر کسی را رفت» پس ذَهَبَ فعلی لازم است.

فعل

متعدي: فعلی است که می توانیم قبل از آن «چهر کسی را» یا «چهر چیزی را» به کار ببریم.

مثال: ضَرَبَ ← می توانیم بگوییم «چهر کسی را زد» پس ضَرَبَ فعلی متعدي است.

نکته ۱: اگر فعلی به باب «افعال» و «تفعیل» رفت به صورت «متعدي» ترجمه می شود.

مثال: باب افعال (اَخْرَجَ: خارج کرد)

باب تفعیل (فَرَّجَ: شاد کرد)



## باب های ثلاثی مزید

مصدر	مضارع	ماضی	
أَفْعَالٌ	يَفْعَلُ	أَفْعَلَّ	۲ باب برای تبدیل فعل لازم به متعدی
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلَ	
مُتَفَاعَلَةٌ	يُتَفَاعَلُونَ	تَفَاعَلُوا	
تَفَاعُلٌ	يَتَفَاعَلُونَ	تَفَاعَلُوا	۲ باب به معانی مشارکت
اِنْتَعَالٌ	يَنْتَعِلُ	اِنْتَعَلَّ	
اِنْتَعَالٌ	يَنْتَعِلُ	اِنْتَعَلَّ	
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلَ	
اِسْتَفْعَالٌ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتَفْعَلَّ	
اِسْتَفْعَالٌ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتَفْعَلَّ	

• برای تشخیص اینکه هر کدام از باب های چند حرف زائد دارد ماضی آن را انتخاب می کنیم و حروف به جز حروف اصلی فعل زائد می باشد.

مثلاً باب افعال که ماضی افعل دارد سه دارای ۳ حرف اصلی (فعل) و یک حرف زائد (ا) دارد.

• به ماضی + مضارع + مصدر در هر ردیف یک باب است. مثلاً ۸ باب وجود دارد و نام هر یک بر اساس مصدر آن تعیین می شود. مثلاً ردیف اول در جدول فوق باب افعال است.

۲۱ شیوه دستیابی

غائب	مخاطب	متکلم
له کتابٌ : او کتابی دارد.	لَكَ كِتَابٌ : تو کتابی داری .	لِي كِتَابٌ : کتابی دارم
لَهَا كِتَابٌ : آن دو کتابی دارند .	لَكُمَا كِتَابٌ : شما دو نفر کتابی دارید .	لَنَا كِتَابٌ : کتابی داریم
لَهُمْ كِتَابٌ : آن چند نفر کتابی دارند .	لَهُمْ كِتَابٌ : شما چند نفر کتابی دارید	
لَهَا كِتَابٌ : آن زن کتابی دارد .	لِذَلِكَ كِتَابٌ : تو زن کتابی داری	
لَهَا كِتَابٌ : آن دوزن کتابی دارند .	لَهُمَا كِتَابٌ : شما دوزن کتابی دارید	
لَهُنَّ كِتَابٌ : آن چند زن کتابی دارند .	لَهُنَّ كِتَابٌ : شما چند زن کتابی دارید	
كان يذهب : می رفت	كنت تذهب : تو مرد می رفتی	كنت اذهب : من می رفتم
كانا يذهبان : آن دو می رفتند	كنتما تذهبان : شما دو نفر می رفتید	كانتا تذهبان : ما می رفتیم
كانوا يذهبون : آن چند نفر می رفتند	كنتم تذهبون : شما چند نفر می رفتید	
كانت تذهب : می رفت	كنت تذهبن : تو زن می رفتی	
كانتا تذهبان : آن دو می رفتند	كنتما تذهبان : شما ۲ زن می رفتید	
كنن يذهبن : آن چند زن می رفتند	كنن تذهبن : شما چند زن می رفتید	

الجملة الفعلية والجملة الاسمية

(جمله فعلیه و جمله اسمیه)

فعلیه ← به جملاتی که با فعل شروع می شود «جمله فعلیه» گویند.

ساختار و مثال: فعلیه ← فعل + فاعل ← مثال ذهب حميد  
فعل فاعل

جمله

اسمیه ← به جملاتی که با اسم شروع می شود «جمله اسمیه» گویند.

ساختار و مثال: اسمیه ← مبتدا + خبر ← مثال الله عالم  
مبتدا خبر

اعراب اجزاء الجملة الاسمية والفعلية (معرب و مبني)

معرب ← به کلماتی گفته می شود که آخر حرف آنها با تغییر جایگاهشان در جمله تغییر می کند.

کلمات از نظر علامت آخرشان ۲ نوع هستند

مبني ← به کلماتی گفته می شود که آخر حرف آنها با تغییر جایگاهشان در جمله تغییر نمی کند. «مبني ۵ دسته اند»

معرب ← الله، الله

مثال

1 ← ضمائر (هو، ها، و...)

2 ← اسم اشاره (هذا، هؤلاء و...)

3 ← کلمات پرشی (كيف و...)

مبني ← ۵ دسته

4 ← فعل ماضی - امر - ۲ ضیفه جمع مؤنث (۱۲ و ۶) در فعل مضارع

5 ← همه حروف جرّ (على، من و...)

Handwritten signature and logo

۲۳ حیره دکترا

• مثال برای کلمه **مُعَرَّب** (کلمه ای که با تغییر جایگاه آن، اعراب (حرکت حرف آخر) آن تغییر می کند:

<b>ذَهَبٌ</b> <sup>و</sup> <b>المعلم</b> <sup>و</sup>	<b>شَاهِدْتُ</b> <sup>و</sup> <b>المعلم</b> <sup>و</sup>	<b>سَلَّمْتُ</b> <sup>و</sup> <b>على المعلم</b> <sup>و</sup>
فاعل - مرفوع	مفعول - منصوب	مجرور به حرف جر

• مثال برای تفهیم بهتر مطلب :

<b>المعلم</b> <sup>و</sup> <b>ذَهَبٌ</b>
مبتدا - مرفوع / خبر - مرفوع

**توضیح:** در این مثال، **المعلم** کلمه ای **مُعَرَّب** است و به دلیل مبتدا بودن (اسمی که در اول جمله آمده) مرفوع شده است و علامت مرفوع **و** بر روی حرف آخر آن (هـ) قرار گرفته است. اما در فعل **ذَهَبَ** با اینکه خبر جمله است **و** خبر باید طبق فرمول مرفوع باشد، مجازاً ششم حرکت حرف آخر **ذَهَبَ** را تغییر بدیم زیرا فعل **ذَهَبَ** ماضی مبنی هستند و حرکت حرف آخر آن یا همان اعراب در کلمات مبنی **غیر قابل تغییر** می باشند.

• مثال برای کلمه مبنی (کلمه ای که حرکت حرف آخر آن غیر قابل تغییر است):

<b>هَذَا</b> <sup>و</sup> <b>جَمِيلٌ</b>	<b>شَاهِدْتُ</b> <sup>و</sup> <b>هَذَا</b>	<b>سَلَّمْتُ</b> <sup>و</sup> <b>على هَذَا</b>
مبتدا - مرفوع	مفعول - منصوب	مجرور به حرف جر

**توضیح:** کلمه **هَذَا** چون جز کلمات مبنی می باشد، حرف آخر آن نمی تواند **و** بگیرد. یعنی نمی توانیم بگوییم: **هَذَا** یا **هَذَا** یا **هَذَا**.

• نکته ۱: بیشتر کلمات زبان عربی مرفوع است.

• نکته ۲: مهم ترین کلمات مبنی عبارت اند از: ۱- ۱۴ ضمه فعل ماضی

- ۲- ۲ صیغه جمع مونث فعل مضارع ( **يَذْهَبْنَ** - **تَذْهَبْنَ** )
- ۳- ضمائر

Handwritten signature or mark in the bottom left corner.

### الفعل المجعول

← ماضی ← برای مجعول کردن فعل ماضی حرف ما قبل آخر را «کسه» ←  
 و به تمامی حروف ما قبل آخر متحرک «ضمه» می دهیم.  
 مثال: معلوم: استخدم ← مجعول: استخدم

روش ساخت فعل مجعول

← مضارع ← برای مجعول کردن فعل مضارع حرف ما قبل آخر را «فتحه» ←  
 و حرف اول را «ضمه» می دهیم.  
 مثال: معلوم: يخلق ← مجعول: يخلق

• نکته: در ترجمه و زبان فارسی برای مجعول کردن از فعل کلمی «شد و می شود» استفاده می کنیم.

← مجعول ← شسته شد

← بفعل ← شسته می شود

- فعل یایی که ماضی آنها با «واو» شروع می شود مانند وُصف :
- 1 ← در مضارع این فعل «واو» حذف می شود ← ماضی : وُصف ← مضارع : يصف
- 2 ← ولی در مجعول مضارع این نوع افعال «واو» بر می آید ← مضارع = يصف ← مجعول: يوصف

### انواع الفاعل و نائب الفاعل

← اسم ظاهر = در اسم ظاهر، فاعل به صورت یک کلمه مستقل می آید.  
 مثال: قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْكِتَابَ ذِكْرًا.

فاعل و نائب فاعل به ۳ صورت می آیند  
 (به کلمه ای که بعد از فعل مجعول آید)

← ضمیر بارز = در ضمیر بارز، فاعل به فعل می آید ماضی، مضارع، امر و نخی متصل می شود. مثال: ذَهَبْتُ

← ضمیر مستتر = وجود فاعل و نائب فاعل در این نوع نیاز نیست و جمله بدون آنها واضح است.

مثال: اللّٰمُ كَالدَّوَاءِ ، قَلِيلَةٌ يَنْفَعُ وَكَثِيرَةٌ قَائِلٌ

فاعل ضمیر مستتر

• نکته: هرگاه بعد از صیغه های مخاطب و متکلم ضمیر آمد این ضمیر برای «تاکید» است.

مثال: تَذَهَّبُ أَنْتَ = توی روی  
 تاکید

• نکته مهم مثال بالا، فاعل در این نوع جملات «مستتر» است!

و شمس

### الجواز المجرور

• جار و مجرور: گروهی را در عربی جار و مجرور گویند.

حرف های جار عبارتند از: [مِن ، فِی ، اِلَى ، عَلَى ، بِ ، لِ ، عَنْ ، كَ] از در دانا بر روی در - با برای - از - مانند داشتن درباره

• اسمی که بعد از حرف جر (جار) آید مجرور نام دارد. به این دوری هم (مجرور و حرف جار)، جار و مجرور گویند.

نکته ۱: گاهی جار و مجرور خبر واقع می شوند عَجَلَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ خبر

نکته ۲: این نوع خبر (جار و مجرور نکته ۱) گاهی مقدم می شود (یعنی زودتر از مبتدای آید) فِي التَّأْفِيفِ آفَاتٌ خبر مقدم مبتدای موصوفه

### نون الوقایه

• نون وقایه ← وقتی ضمیر منکلم و حده «دی» به فعل وصل شود نون وقایه بنشان می آید.

مثل: ضَرَبْتُ: زد ← ضَرَبْتَنِي: زد مرا

نون وقایه: كَجَرَدْتَنِي: دور کرد مرا

نکته ۱ = نون وقایه به معنی «مرا» می باشد و برای جلوگیری از مکسوس شدن فعل كَجَرَدْتَنِي می باشد.

نکته ۲ = نون وقایه گاهی به حروف شبیهه بِالْوَعْلِ (إِنَّ - أَنْ - كَأَنَّ - لَكُنَّ - لَعَلَّ - لَيْتَ) می چسبد: مثل: أَنْتَنِي - لَيْتَنِي - كَأَنْتَنِي

نکته العمل الاعرابی = ضمیری «در نون وقایه مفعول می باشد. مثل: ضَرَبْتَنِي: زد مرا

• در فعل عَامِي ضمه یعنی (می سازد) نون جز حروف اهلی فعل بوده و نون وقایه محسوب نمی شود.

بَنَيْتُ = ساخت - بَنَيْتَنِي = می سازد

تَعَنَّنِي = امیدوار بود - يَتَعَنَّي = امیدوار است

نون وقایه فقط به فعل متصل می شود و به فعل لازم متصل نمی شود:

أَفَلَمْ تَرَ أَنِّي رَسْتُكَ رَسْتًا وَمِنْ بَابِ رَسْتٍ نَحْوِ رَسْتِنَا لَمْ تَرَ أَنِّي رَسْتُكَ رَسْتًا: أَفَلَمْ تَرَ أَنِّي رَسْتُكَ رَسْتًا

### معرفه و نکره

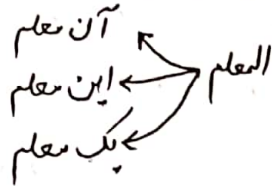
• معرفه: به معنای شناخته شده و نکره: به معنای ناشناس است.  
مثال فارسی ← آقای نجفی آمد (معرفه)

« » ← یک آقا آمد (نکره: زیرا نمی دانیم آن آقا کیست)

\* مهم ترین علامت معرفه: «ال» است \* مانند: المعلم

\* مهم ترین علامت نکره: «تنوین» است \* مانند: رجلاً

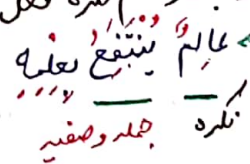
• اسم معرفه را به ۳ صورت می توان ترجمه کرد:



• نکته: فقط در یک جا اسم نکره به صورت معرفه ترجمه می شود و آن هنگامی است که نکره خبر واقع شود!  
مثال ← العلمُ کثیرٌ: علم کثیر است.

در مثال بالا «کثیر» نکره است اما نیازی به نکره معنا کردن آن نیست!

• نکته: اگر بعد از اسم نکره فعل واقع شود به آن فعل «جمله وصفیه» گویند.  
مثال ← عالمٌ یتبغی علماً



سوال: چه موقع «ال» به معنای اسم اشاره (هذا) است؟

جواب: هرگاه در یک جمله، یک کلمه ۲ بار به کار رفته باشد و در بار اول به صورت نکره و بار دوم «معرفه به ال» باشد، کلمه دوم همراه «این» یا «آن» ترجمه می شود.

مثال: رأیتُ معلماً - کان العلمُ جمیلاً

دیدم معلمی را - آن معلم زیبا بود.

### الجملة بعد النكرة (جمله وصفیه)

• جمله وصفیه: هنگامی که بعد از اسم نکره، فعل بیاید که اسم نکره را توصیف کند «جمله وصفیه» گویند و در ترجمه باید بین اسم نکره و فعل از حرف ربط «که» استفاده کنیم.

مثال ← رأيتُ ولدًا يمشي بسرعة: پسر را دیدم که به سرعت راه می رفت.  
نکره جمله وصفیه

• نکته: برای پیدا کردن جمله وصفیه اول فعل را مشخص می کنیم و بعد به قبل از آن نگاه می کنیم اگر آن کلمه نکره بود جمله وصفیه است و اگر معرفه بود صرف نقلی کنیم.

• نکته: جمله وصفیه نوعی صفت می باشد هرگاه در سوالی «صفت» خوانسته شد جمله وصفیه هم شامل آن می شود. جمله وصفیه ممکن است به شکل یکی از الگوهای زیر به کار رود:

1 ← شاهدتُ عصفورا يعرُد على الشجرة: دیدم لنجشکی را که آوازی خواند بر درخت.  
ماضی مضارع ماضی التمراری

2 ← شاهدتُ عصفورا يعرُد على الشجرة: می بینم لنجشکی را که آوازی خواند بر درخت.  
مضارع مضارع یعنی الان آوازی خواند

3 ← شاهدتُ عصفورا قد غرد على الشجرة: دیدم لنجشکی را که آواز خواند بر درخت.  
ماضی ماضی  
ماضی بعید

توضیح: معمولاً جمله وصفیه از جمله تشکیل شده و بنا بر این دارای ۲ فعل است.

مثال: رأيتُ ولدًا يمشي بسرعة  
جمله اول جمله دوم

• نکته: در جمله وصفیه زمان فعل دوم بر اساس زمان فعل اول ترجمه می شود. یعنی اگر فعل اول ماضی بود، باید زمان فعل دوم هم ماضی باشد. مثال:

مثال: رأيتُ ولدًا تمشي بسرعة: دیدم پسر را که به سرعت راه می رفت.  
ماضی مضارع

• در این مثال چونکه فعل اول ماضی است، فعل دوم با این که مضارع است به صورت ماضی ترجمه شده است.



الحروف المتبعة بالفعل

حروف متبعة بالفعل: [ اِنَّ - كَان - اَنَّ - لَكِنَّ - لَيْت - لَعَل ]  
 بی همان ↓ کوی ↓ که ↓ دی ↓ ای کاش ↓ شاید ↓

نکته: این حروف بر سر مبتدا و خبر می آیند، به طوری که مبتدا را منصوب (ـُ) و خبر را مرفوع (ـُ) می کنند.

مثال ← المدير جميل ← اِنَّ المدير جميل  
 مبتدا مرفوع خبر مرفوع  
 اسم اِنَّ خبر اِنَّ  
 منصوب مرفوع

افعال ناقصة

افعال ناقصة: [ اَصْبَح - شَد - نَسِيَ - اَصْبَح - شَد - كَان - بَرَد ]  
 اصبح ↓ أصبح ↑ شَد ↓ تصير ↑ نَسِيَ ↓ مفارقت ندارد! ↑ كَان ↓ يتكون ↑ بَرَد ↓

افعال ناقصة بر روی مبتدا و خبر می آیند و رافع (مرفوع کنند) مبتدا و نائب (منصوب کنند) خبر هستند.

مثال: كَانَ المعلمَ جَمِيلاً  
 مرفوع منصوب

نکته: کان بر سر «ل» و «عند» معادل فارسی «داشت» دارد.

مثال: كَانَ عِنْدِي سِرٌّ فَخْصِي : تخفی چو بی دایتم .

نکته: «کان» به معنای «جود» می باشد اما هرگاه کلمه «الله» بعد از آن به کار رود معنای «است» می گیرد .  
 مثال ← كَانَ اللهُ عَلِيّاً ← خداوند علیم است .

نکته: برای منفی کردن «کان» کافی است قبل از آن «ما» بیاوریم .  
 مثال ← مَا كَانَ لَهُ قَلَمٌ ← او قلمی نداشت .

او نداشت

### انواع «ل»

«ل» چهار (حرف برّ) ← بر سر اسم می آید و معنای «برای» می دهد. مثال: لِلْمَعْلَمِ: برای معلم

### انواع «ل»

«ل» امر ← بر سر صیغه های غائب و متکلم می آید و آخر فعل را میجویم می کند و معنای «باید» می دهد. مثال: لِيَذْهَبْ: باید برود.

«ل» ناصبه ← معنای «تا، کی» می دهد و حرکت آخر فعل را منسوب می کند ← لِيَذْهَبْ: تا برود

• نکتة: حرف «ل» بعد از حرف عایی مانند «و» و «ف» معمولاً ساکن می شوند.  
مثل ← ف + ل + يعقل ← قَلِعُفْلٌ: پس باید انجام دهد.

### مبتدا و خبر

«مبتدا»: اسمی است که اول جمله می آید و مرفوع است و «و» می گیرد.

### جمله اسمیه

«خبر»: در مورد مبتدا خبر می دهد و مرفوع است (یعنی «و» می گیرد)

مثال: مَعْدِي فَاثَرٌ فِي السَّابِقَةِ كَرَّةٌ الْمُنْقَذَةُ  
مبتدا خبر

• خبر لزوماً بلافاصله بعد از مبتدا یا پسیده به آن نمی آید. بلکه ممکن است بین مبتدا و خبر فاصله بیافتد و این نکتة با توجه به ترجمه شخص داده می شود.

مثال: الْمَعْلَمُ الَّذِي شَاهَدْتَهُ فِي الْهَفِّ جَمِيلٌ: (در این خبری که در مورد معلم داده شده، در زینا بودن است.)  
مبتدا خبر

«خبر مفعول»: در این حالت خبر یک اسم است.

مثال: الْمَعْلَمُ جَمِيلٌ  
مبتدا خبر از نوع مفعول

### انواع خبر

«خبر جمله»: در این حالت خبر یک فعل است.

مثال: الْمَعْلَمُ يَذْهَبُ  
مبتدا خبر از نوع جمله

«خبر تشبیه جمله»: در این حالت خبر: «حرف خبر + مجرور» است.

مثال: الْمَعْلَمُ فِي الْهَفِّ مِثْلَ خَيْرِ الزُّنَنِ شَبِيحٌ  
مبتدا خبر

حروف ناصبه

حروف ناصبه: [ اُن ، لُنْ ، كِي ، كَلِي ، حَتَّى ، لِي ]

بر سر فعل مضارع می آید و در معنای آن تغییر ایجاد می کند. فعلی که دارای این حروف اند به صورت مضارع التزامی معنای شوند: <sup>یَجْعَلُ</sup> یَجْعَلُ: قرار می دهد. <sup>لِيَجْعَلُ</sup> لِيَجْعَلُ: تا قرار بدهد.

ویژگی های حروف ناصبه

به جنس «ن» بقیه حروف معنای «که و تا» می دهند.

همه ی این حروف فعل مضارع را منصوب می کنند (در صیغه های دارای «ن» چون هَلْف (به جز دو صیغه جمع مونث ۱۲ و ۱۱) و در بقیه حرف آخر ~~سکون~~ می گیرند)

• نکته: «لُنْ» از نظر معنایی دقیقاً برعکس «س و سوف» است ← سوف یذهب ≠ لن یذهب  
خواهد رفت ≠ نخواهد رفت

حروف عله

• حروف عله (و - ا - ی) هرگاه در کنار حرف ساکن قرار گیرند حذف می شوند.

مثال: یقول تبدیل به امر ليقول «و» حذف ليقول

• حروف عله (و - ا - ی) برای جلوگیری از التقای ساکنین به کار می رود.

حال (قید حالت)

حال: بیان کننده حالت و صاحب حالی باشد.

قید حالت

صاحب حال: کسی است که حالت او بیان می شود.

از نوع اسم مثال: رَأَيْتُ الرَّجُلَ ضَاهِكًا ترجمه آن مرد را خندان دیدم.

صاحب حال اسم - حال

از نوع فعل مثال: رَأَيْتُ الرَّجُلَ يَضْحَكُ ترجمه دیدم آن مرد را در حالی که می خندید.

صاحب حال فعل - حال

از نوع جمله مثال: رَأَيْتُ الرَّجُلَ وَهُوَ يَضْحَكُ ترجمه دیدم آن مرد را و او می خندید.

صاحب حال جمله - حال

«واو» حالیه

نکته ۱: صاحب حال معمولاً معرفه است.

نکته ۲: «واو» حالیه دو وسط جمله می آید و معمولاً بعد از آن ضمیر می آید.

نکته ۳: حال اگر منفرد باشد معمولاً نکره است و در زبان عربی معمولاً حال در انتهای جمله می آید. (مثال ۱)

نکته ۴: در جملات حالیه وصفیه دو فعل در جمله داریم که فعل دوم را بر اساس فعل اول ترجمه می کنیم.  
مثال: رَأَيْتُ وَلَدًا يَسْرِعُ بِسُرْعَةٍ دیدم پسری که راه می رفت به سرعت.

نکته کنفرسی: درست می گفتند معمولاً مدلی از حال داده می شود که حالت منصوب آن «بن» باشد مانند:

• اللا عبود الا برا نون رجوع من السابقة مبتسین  
صاحب حال معرفه  
حال نکره

در مثال بالا حال منصوب است و علامت منصوب «بن» است.

### المفعول المطلق

- ۳ نشانه تشخیص مفعول مطلق:
  - ۱- مصدر
  - ۲- از جنس فعل قبل از خود
  - ۳- منصوب

### سؤال: استغفرت استغفاراً

مفعول مطلق ← مصدر - از جنس فعل قبل از خود - منصوب

← تاکید: استغفرت استغفاراً ← بی گمان طلب آموزش کردم.  
 در ترجمه مفعول مطلق تاکید لزد بی گمان و قطعاً استفا ده می شود.  
 مفعول مطلق تاکید نوعی از مصدر ریشه فعل جمله است که برای انجام فعل تاکید طلرد.

مفعول مطلق

← نوعی: گاهی مفعول مطلق به کمک کلمه بعد از خودش صفت یا مضاف الیه می گیرد که مفعول مطلق نوعی گویند.

← صفت ← استغفرت استغفاراً صادقاً ترجمه صادقانه طلب آموزش کردم.  
 مفعول مطلق صفت

سؤال

← مضاف الیه ← استغفرت استغفاراً المومنین ترجمه طلب آموزش کردم مانند مومنان.  
 مفعول مطلق

نکته ۱

• نکته ۱: در ترجمه مفعول مطلق نوعی از مضاف الیه کلمات «مانند یا همچون» مورد استفاده قرار می گیرد.

یادآوری: هرگاه بعد از کلمه نکره فعل بیاید آن فعل جمله وصفیه است که نوعی صفت به شمار می رود.

استغفرت استغفاراً یحیی العلماء  
 مفعول مطلق جمله وصفیه صفت  
 ← مفعول مطلق نوعی از صفت!

### اسلوب ندا

• اسلوب ندا از دو بخش «ندا» و «نادا» تشکیل شده است.

حرف ندا: «یا»

منادی (نادا): به کلمه ای که بعد از حرف ندای آید منادی (نادا) گویند.

مثال: یا مدیر  
حرف ندا منادی

← مفرد ← یا مدیر! ← منادی مفرد همیشه مبنی بر «ضم» است یعنی حرکت حرف آخر آن همیشه ه است.

• منادی به صورت ی آید

← نفاق ← یا مدیر المدیر! ← منادی مضاف منسوب است.  
منادای مضاف

• نکته: ایها برای منکر و اینها برای مؤنث است و زمانی به کار می روند که منادی ال داشته باشند.

مثال  
المدیر ← یا ایها المدير  
المديرة ← یا اینها المديرة

• نکته: گاهی دو منادی ضمیر «ی» حذف می شود مانند: یا ربُّ = یا ربُّی

(باب مفاعلة)	مناداة	ینادی	نادی
	↓	↓	↓
	صد زدن	هدای زدن	صد زدن

### اسلوب استثناء

← مستثنی ← یعنی جدا شده از حکم ماقبل.

### ارکان اسلوب استثناء

← مستثنی منه ← به کلمه ای که مستثنی از آن جدا شده.

← اذان ← به کلمه، الا گفته می شود.

• مستثنی منه یک کل و مستثنی جزئی از آن است.

مثال: جاء الطلاب إلا حميداً ترجمه دانش آموزان به جز حمید آمدند.  
مستثنی منه اذان مستثنی

• اسلوب استثناء به دو شکل به کار می رود:

1 ← مستثنی منه موجود است ← مثال ذهب الطلاب إلا حميداً  
مستثنی منه مستثنی لفظه

2 ← مستثنی منه حذف شده است ← مثال ما ذهب إلا حميداً

• به حالتی که مستثنی منه حذف شده است اسلوب هر گفته می شود.

• الر قبل از اذان «إلا» کلمه «احد» و «ثانی» آمده باشد، این دو کلمه مستثنی منه بوده و دیگر جمله اسلوب حذف نخواهد بود.

مثال: ما ذهب أحد إلا حميداً ← اسلوب استثناء

لا يرى التلميذ شيئاً إلا الكتاب.

### اسلوبِ صهر

صهر: اختصاف دادن چیزی به کسی یا موضوعی.

• در اسلوبِ صهر مستقیماً منتهی محذوف است.

مثال: ما فاضلهٌ إلا الصادق <sup>ادان مستقیماً</sup> ترجمه: کسی چیز راستگو موقت نشد.

• «إلا» در اسلوبِ صهر برای استثناء نیستی آید بلکه برای اختصاف و صهر است.

• نکته: در جملاتی که مستقیماً منتهی محذوف است در اسلوبِ صهر معمولاً فعل به صورت منفی می آید.

مثال: ما جاء إلا حميد <sup>و</sup> ترجمه تحت اللفظی: نیامد به جز حمید.

ترجمه کامل: فقط (تنها) حمید آمد.

• نکته: در اسلوبِ صهر معمولاً کلمه محذوف «أحد» کسی، یا «شئ» چیزی است.

مثال برای أحد: محذوف ← ما حضر إلا التلاميذ

اصلی ← ما حضر أحد <sup>و</sup> إلا حميد

محذوف ← ما الحياة الدنيا إلا للهو ولعب

مثال برای شئ

در اصل ← ما الحياة الدنيا شئ <sup>و</sup> إلا للهو ولعب

• نکته: در اسلوبِ صهر (یعنی جایی که مستقیماً منتهی حذف شده) از کلمات «فقط یا تنها» استفاده می کنیم.

مثال: ما حضر إلا حميد <sup>و</sup> فقط دانش آموزان حاضر شدند.



## جمع سالم و ملکه

• در زبان عبری دو نوع جمع داریم : ۱- جمع سالم - ۲- جمع ملکه

• جمع سالم : که در آخر آن «ون» ، «ین» یا «ات» وجود دارد.

مثال : المعلمون - المعلمین - المعلمات

المرءون ، «ین» و «ات» را از آخرین کلمات برداریم ، کلمه المعلم به صورت صحیح و سالم باقی می ماند به همین دلیل به این نوع جمع ، جمع سالم گفته می شود.

• کلمات اهلان و اوقان با اینکه «ات» دارند اما جمع سالم نیستند زیرا که پس از حذف «ات» مفرد آنها یعنی «هون» و «وقت» باقی نمی ماند. کلمه «ابیات» جمع مؤنث سالم است چون مفرد آن «بیت» می باشد.

• جمع ملکه : جمعی است که هیچ کدام از علامت های بالا را ندارد و قاعده خاصی برای شناخت آن وجود ندارد.

مثال : تلمیذ ← تلمیذ جمع مکرر آن

طالب ← طلاب

مفرد	مثنی (۲ نفر)	جمع (پس از ۲ نفر)
المعلم	المعلمان	المعلمون
المعلمه	المعلمین	المعلمین
المعلمه	المعلمات	المعلمات

• هائیکه که در جدول بالا می بینید علامت مثنی «ان وین» است. علامت جمع سالم منکر «ون وین» و علامت جمع سالم مؤنث «ات» می باشد.

اسم اشاره		
مفرد	مثنی	جمع
هذا المعلم	هذان المعلمان	هؤلاء المعلمون
	هذين المعلمين	هؤلاء المعلمين
هذه المعلمة	هاتان المعلمتان	هؤلاء المعلمات
	هاتين المعلمتين	
مفرد	مثنی	جمع
ذلك المعلم	—	اولئك المعلمون
	—	اولئك المعلمين
تلك المعلمة	—	اولئك المعلمات

نکته: برای اشاره به جمع غیر انسان از «هذه» و «تلك» استفاده می کنیم. مثال: هذه الشجار - تلك الدلافین  
 جمع غیر انسان →

← کان + فعل مضارع    مثال: كان زيدٌ ذهباً؛ هي رفته  
 ۳ روش ساخت ماضی استمراری  
 ← درجات وصفیه ← ماضی + مضارع ← فعل دوم را ماضی استمراری ترجمه می کنیم.  
 مثال: شاهدتُ تلميذاً يذهبُ؛ دیدم دانش آموزی را که می رفته  
 ← هرگاه بعد از «لیت» فعل ماضی بیاید به صورت ماضی استمراری ترجمه می کنیم.  
 لیت حميداً ذهباً؛ کاش حمید می رفته

← کان + فعل ماضی (کان + قد + فعل ماضی)  
 ۳ روش ساخت ماضی بعید  
 ← درجات وصفیه ← ماضی + ماضی ← فعل دوم را به صورت ماضی بعید ترجمه می کنیم.  
 شاهدتُ تلميذاً قد ذهبَ؛ دیدم دانش آموزی را که رفته بود.  
 ← هرگاه بعد از حرف لیت فعل ماضی به کار رود می توانند به صورت ماضی بعید ترجمه شود.  
 لیت حميداً ذهباً؛ کاش حمید رفته بود  
 ۳۸ جزوه دکتر خجندی

## لانیقی جیس وانواع لا

• لای قی جیس : منظور از جیس « زن بودن ، مرد بودن ، میوه بودن و امثالهم ... » است .  
 وقتی که می گویم لانیقی جیس یعنی « زن بودن ، مرد بودن ... » لانیقی می کشیم

• نکته : این نوع لامعنی « هیچ می دهد و اسم آن همیشه مبنی بر فتح است یعنی همیشه فتحه می گیرد .  
 ← لا رجل فی البیت : هیچ مردی در خانه نیست .  
 (۱)

مثال

← لا امرأة فی البیت : هیچ زنی در خانه نیست .

← لا فاکهة فی السوق : هیچ میوه ای در بازار نیست .

• لابه معنای « نه » است که در پاسخ به « هل ، أ » داده می شود .  
 مثال : أنت من بیخورد ؟ لا ؛ انا بیخورد

← لانهی : بر سرفعل مضارع می آید و آخر آن را بنجوم می کند : مثال : لا یذهب : نباید برود .

← لانیقی : بر سرفعل مضارع می آید و آن را متقی می کند : مثال : لا یذهب : می رود  
 انواع « لا »  
 لا یذهب : نمی رود

← لانیقی جیس : برخلاف دو لای قبل بر سر اسم می آید و معنای « هیچ » می دهد و  
 همیشه مبنی بر فتح است : مثال : لا رجل : هیچ مردی

مخاطب	غائب
انت قلت: تو مرد گفتی	هو قال: آن مرد گفت.
انتم قلتم: شما دو مرد گفتید	هما قالا: آن دو مرد گفتند.
انتم قلتم: شما مردان گفتید	هم قالوا: آن مردان گفتند.
انتي قلت: تو زن گفتی	هي قالت: آن زن گفت.
انتم قلتم: شما دو زن گفتید	هما قالتا: آن دو زن گفتند.
انتم قلتم: شما چند زن گفتید	هن قلن: آن زنهای گفتند.

انا اقول: من می گویم.	انت تقول: تو مردی گوئی.	هو يقول: آن مردی گوید.
نحن نقول: ما می گوئیم.	انتم تقولون: شما دو مردی گوید.	هما يقولان: آن دو مردی گویند.
	انتم تقولون: شما چند مردی گوید.	هم يقولون: آن مردان می گویند.
	انت تقولين: تو زن می گوئی.	هي تقول: آن زن می گوید.
	انتم تقولون: شما دو زن می گوید.	هما تقولان: آن دو زن می گویند.
	انتم تقولن: شما چند زن می گوید.	هن يقولن: آن زنهای می گویند.

قل: بگو. قولاً: شما دو نفر بگویید. قولوا: شما چند مرد بگویید. قولی: تو زن بگو. قولاً: شما دو نفر بگویید. قلن: شما چند زن بگویید.

نکته: فعل های «کان - یکون»، «عاد - یعود»، «تاب - یتوب»، «ناح - ینوح»  
 بود می باشد برکت بری کرد تو بر کرد تو بری کند شون کرد شون می کند  
 دقیقاً بر اساس الگو قال - یقول حرف می ریزد.

اسلوب الشرط و ادواته

• مهم ترین ادوات شرط: [ اِنْ ، مَنْ ، مَا ، اِذَا ]  
 اِنْ ↓ اِنْ  
 مَنْ ↓ مَنْ  
 مَا ↓ مَا  
 اِذَا ↓ اِذَا

نکته: این ادوات در معنای فعل و جواب شرط و گاهی در شکل ظاهر آنها تغییراتی ایجاد می کنند.

• اسلوب شرط به صورت یکی از این اشکال می آید:

1- مَنْ دَرَسَ فَتَمَّحَّ ← هر کس درس بخواند (جوابش این است که) موفق می شود.  
 ادات فعل شرط جواب شرط  
 مجزوم مجزوم

2- مَنْ يَدْرُسُ يَنْجَحُ ← هر کس درس بخواند موفق می شود.  
 ادات فعل شرط جواب شرط  
 مجزوم مجزوم

3- مَنْ يَدْرُسُ فَوَاجِبُ ← هر کس درس بخواند پس او موفق می شود.  
 ادات فاء جزاء جواب شرط به صورت اسمیه  
 فعل شرط مجزوم

توضیح: در جمله شماره 1 هر دو فعل ماضی، در جمله شماره 2، هر دو فعل مضارع و در جمله شماره 3 فعل شرط مضارع اما جواب شرط، فعل نیت بلکه یک جمله اسمیه است.

• در جمله 1، فعل ماضی درس و نصح با اینکه ماضی هستند ولی به صورت مضارع ترجمه شده اند چونکه می توانیم بعد از ادوات شرط، فعل ماضی را به صورت مضارع ترجمه کنیم.

• وقتی که جواب شرط از نوع جمله اسمیه باشد (جمله 3) بر سر جمله حرف «ف» می آید و به این «ف» فاء جزای شرط گفته می شود.

• نکته: هرگاه فعل شرط مضارع باشد، به صورت مضارع التزامی ترجمه می کنیم. (مثال ۲)

نکته: بعد از ادوات شرط فقط فعل می آید. بنابراین هرگاه بعد از ادوات شرط، اسم یا حرف آمده، آن جمله، جمله شرطیه نمی باشد. عبارات زیر جمله شرطیه نیستند:

۱- ما هو عمل التلمیذ الذي لا يدرس...  
 اسم

۲- ما من عالم يعمل بعلمه الا وهو يري الخير في نتيجة عمله.  
 حرف

اع خبره كثر حتى

Handwritten signature

### اسم الفاعل والمفعول

ثلاثی مجرد ← بروزن فاعل مثال کاتب، فایق

ساختار اسم فاعل

ثلاثی مزید ← به حرف ماقبل آخر کمره - و به ابتدای کلمه میم مضموم (م) اضافه

می کنیم ← متکلم : سخن می گوید ← متکلم : سخن گوینده  
انجام دهنده کاری

ثلاثی مجرد ← بروزن مفعول مانند مکتوب

ساختار اسم مفعول

ثلاثی مزید ← به حرف ماقبل آخر فتنه - و به ابتدای کلمه میم مضموم (م) اضافه می کنیم

مثال ← میجهز : آماده می کند ← میجهز : آماده شده  
انجام شده

• نکته: اسم مفعول شباهت ظاهری به مصدر باب «مفاعلة» دارد. برای تشخیص این دو باید به معنا توجه کرد! به عنوان مثال کلمات «مجاولة - مجالسة» هر دو در ابتدا «م» و حرف ماقبل آخر آنها فتحه می باشد ولی این کلمات اسم مفعول نیستند چرا که معنای آنها با معنای اسم مفعول سازگار نیست و عملی روی آنها انجام نشده است. مجاولسة: تلاش کردن مجالسة: همنشینی کردن

• نکته: از فعل لازم نمی توانیم اسم مفعول بسازیم.

• نکته: تفاوت فاعل و اسم فاعل و همچنین تفاوت مفعول و اسم مفعول در این است که فاعل و مفعول جزء المعلى الاعرابی هستند اما اسم فاعل و اسم مفعول تنها یک نام گذاری برای شناخت کلمات هستند.

اسم المكان

← مَفْعَل ← مَطْبَخ (آشپزخانه) ، مَطْعَم (رستوران) ، مَكْتَب (کتابخانه) ، مَلْعَب (ورزشگاه)

اسم مکان بر سه وزن

← مَفْعَل ← مَسْجِد (محل سجده کردن) ، مَغْرِب (محل غروب) ، مَشْرِق (محل طلوع)

← مَفْعَلَة ← مَدْرَسَة - مَقْبَرَة - مَنْرَعَة -

• جمع وزن های مکان ، مفاعیل می باشد مانند مدایس ، مطابخ ، مطاعم .

• نکته : در تشخیص اسم مکان باید به مفرد کلمه دقت کرد . به عنوان مثال کلمه «مساکین» اسم مکان است چون مفرد آن «مسکین» بر وزن مَفْعَل می باشد . اما کلمه «مناطق» با اینکه بر وزن «مفاعیل» است اسم مکان محسوب نمی شود چون مفرد آن «منطقه» می باشد . (به حرکت حرف در دقت کنید)

• نکته : علاوه بر اینکه کلمه ای که بر وزن اسم مکان دلالت می کند باید بر وزن یکی از ۳ وزن (مَفْعَل ، مَفْعَلَة ، مفاعیل) باشد باید معنای مکان هم داشته باشد .

به عنوان مثال کلمه «مغافر» با اینکه بر وزن مفاعیل می باشد اما اسم مکان محسوب نمی شود چرا که مفرد آن یعنی «مغفرة» به معنای «مایه افتخار» است و از نظر معنایی ربطی به مکان ندارد .

اسم المبالغة

← فَعَال ← گاهی بر شغل دلالت دارد مثل خباز : نانوا

اسم مبالغه بر سه وزن

← فَعَالَة ← گاهی بر ابراز یا وسیله دلالت دارد مثل میاره : خودرو

← فَعُول ← مثل صبور : بسیار صبر کننده

• نکته : در اسم مبالغه وزن «فَعَال» با وزن «فَعَال» اشتباه گرفته نشود . وزن فَعَال جمع اسم فاعل است اما فَعَال اسم مبالغه می باشد . به مثال های زیر دقت کنید :

اسم مبالغه : کذاب (بسیار دروغگو) - زرقاق (بسیار روزی دهنده) - خلاق (بسیار آفریننده)

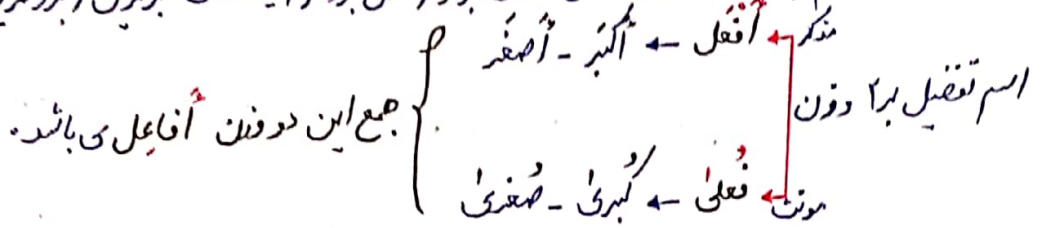
اسم فاعل : کذاب (جمع کاتب) - زورار (جمع زائر) - جهال (جمع جاهل)

۴۳ شیوه دگر بخشی

www.konkur.in

### اسم التفضيل

اسم تفضيل منجدم برتری دارد و معادل صفت برتر (مثل بزرگتر) یا صفت برترین (بزرگترین) در زبان فارسی است.



نکته ۱ = هرگاه بعد از اسم تفضیل حرف «**مِن**» بیاید اسم تفضیل صفت برتر است (معنای تری می دهد)

نکته ۲ = هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود معنای «**ترین**» می دهد یا صفت برترین (عالی) است.

نکته ۳ = جمله زیر غلط است:

مَرِيَمٌ كُبْرَى مِنْ زَيْنَبٍ : مريم بزرگتر از زينب است.

۱- «**ال**» داشته باشد.

توضیح: وزن فعلی در صورتی برای مقایسه به کار می رود در بین دو مونث که کبری در جمله بالا هیچ کدام از شرط ۱ را ندارد پس نمی تواند بین دو اسم واقع شود و جمله صحیح: «**مريم اكبر من زينب**» است.

نکته: به شباهت ظاهری «**أَفْعَلٌ**» وقتی که برای اسم تفضیل به کار می رود با زمانی که به عنوان فعل ماضی باب افعال (افعل - یفعل - افعال) به کار می رود توجه شود.

1- **اَلْاَكْرَمُ التَّلَامِيذِ فِي الصَّفِّ**: گرامی ترین دانش آموزان در کلاس است.

2- **اَلْاَكْرَمُ التَّلَامِيذِ الْعِلْمِ فِي الصَّفِّ**: گرامی داشتند دانش آموزان معلم را در کلاس.

توضیح 1: هرگاه بعد از وزن «**أَفْعَلٌ**» حرف «**مِن**» وجود داشت اسم تفضیل است.

مثال: **حَمِيدٌ الْكَبْرَى مِنْ سَعِيدٍ** - اسم تفضیل

توضیح 2: معمولاً اگر بعد از وزن «**أَفْعَلٌ**» در جمله مفعول وجود داشت، فعل ماضی باب افعال است. (مثل مثال 2)

نکته: کلمه «**فَيْرٌ**» و «**شَرٌّ**» در اصل «**أَخْبَرٌ**» و «**أَشْرٌ**» بوده و هرگاه این دو شرط را داشته باشند اسم تفضیل هستند.

1- هرگاه بعد از آن حرف «**مِن**» بیاید و معنای «**بیشتر**» و «**بدتر**» دهند. مثل **حَمِيدٌ فَيْرٌ مِنْ سَعِيدٍ**: حمید بهتر از سعید است.

2- هرگاه بعد از آن مضاف الیه آمده باشد، مانند **حَمِيدٌ شَرٌّ النَّاسِ**: حمید بدترین مردم است.

ع ۴ جزوه دکتر نجفی

رشته...



### فن ترجمه

نکته ۱: هرگاه بعد از اسم اشاره کلمه‌ی دارای «ال» بیاید جمله به صورت ناقص ترجمه می‌شود.  
یعنی فعل نمی‌آید - مثال: هؤلاء الإعداء: این دشمنان

نکته ۲: هرگاه بعد از اسم اشاره کلمه بدون «ال» بیاید جمله به صورت بسط و خبر ترجمه می‌شود.  
مثال: هذان دليمان: این دو راهنما هستند.

نکته ۳: هرگاه بعد از فعل «أخذ» فعل بیاید باید به صورت «شروع کرد» ترجمه شود. أخذ الرجل نزهة:  
آن مرد شروع به رفتن کرد.

نکته ۴: هرگاه بعد از فعل «قام یا قوّم» حرف جر «ب» بیاید باید به صورت «اقدام کردن یا پرداختن» ترجمه شود. قام بالتعليم: به آموزش اقدام کرد / پرداخت

نکته ۵: هرگاه بر رضمیر بیاید معنای «دارد» می‌گیرد. تصدق كتاب: دوستم کتابی دارد.

نکته ۶: عبارت «وان» اگر در وسط جمله بیاید معنای «الرحم» می‌دهد.  
قم للمعلم وان كنت اميراً: برای معلمت بر نیزه اگر چه امیر باشی.

• هناك ۲ معنی دارد: ۱- آنجا ۲- وجود دارد.

• اگر هناك در اول جمله بیاید معمولاً به معنای «وجود دارد» است. • هناك حيوانات جميلة: حیوانات زیبایی وجود دارد.

• انما به صورت دو فقط و تنها ترجمه می‌شود. • انما الله واحد: فقط خدا تنهاست.

• جاء ب: آورد  
• بجى ب: می‌آورد - • حمير جاء بلكتاب حمير كتاب را آورد

• لم يكن: نبود = ما كان: نبود

• له: دارد      كان له: داشت      ما كان له: نداشت      لم يكن له: نداشت

ليس له: ندارد

• به ساختار رومبه رو توجه کنید: ما أجمل الطبيعة: طبیعت چه زیباست.

• ساختار بالا یعنی «ها» + أفعال + اسم «برای تعجب به کاری رود در ترجمه از کلمات (چه، چقدر) استفاده می‌کنیم.

فن ترجمه

به ترجمه این ساختار با توجه کنید :

فَرِيقًا الْفَائِزِينَ : تيم پيروز ما  
لَجُودًا كَثِيرَةً : تلاش هاي زياد ما

توضیح : در اینگونه ترکیبات اسمی داریم که همزمان موصوف و مضاف واقع شده است.

دقت شود که در ترجمه ، به این شکل عملی کنیم : فَرِيقًا الْفَائِزِينَ : تيم پيروز ما  
موصوف مضاف

( تيم ما پيروز ، غلط است )

ترجمه کل :

الربعداز حرف "كل" ، اسم مفرد بياد معنای «هر» می دهد . ← كل تلميذ : هر دانش آموزی

الربعداز حرف "كل" ، اسم جمع بياد به معنای «همه» می باشد . ← كل التلاميذ : همه دانش آموزان

الرضيحي به كل به معنای «و به این هون درآید» : كلهم به معنای «همگی» یا «همه» می باشد .

به تفاوت این جملات دقت کنید :

الرجل الجميل : مرد زيبا  
موصوف صفت  
الرجل الجميل : آن مرد زيباست  
موصوف صفت

توضیح : در ساختار سمت راست با موصوف و صفت سروکار داریم که بايد در ترجمه بين کلمات — بياد .

نکته : در ترجمه موصوف و صفت و مضاف و مضاف اليه بايد بين کلمات — آورده شود .

مثال ← التلميذ الذي ← دانش آموز باهوش / تلميذ المدريه : دانش آموز مدرسه  
موصوف صفت

درستون سمت چپ با مبتدا و خبر سروکار داریم و می بینیم که فکرة ای که به صورت خبر آید بايد به هون معرفه ترجمه شود . الرجل الجميل ← آن مرد «زيبا» است ← الجميل «نکره است و چون معرفه چون «ال» دارد ، نکره چون تنوين دارد .

لکمه نکره ، خبر واقع شده است «الرجل الجميل» مبتدا و جمیل خبر است در ترجمه منی گوئیم «کيا زيبا» یا «زيباي» است . بلکه به صورت معرفه ترجمه می کنیم .

عَنْ "أَخَذَ" ۲ معنا دارد: آخر بعد از آن اسم بیاید، به معنای گرفت. و آخر بعد از آن  
"عَنْ" بیاید، به معنای "شروع" کرد، می باشد؛ مثال: أَخَذَ الْقَلَمَ: قَلَمٌ رَاغِبٌ  
أَخَذَ تَذَهَّبُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ: شروع به رفتن به مدرسه کرد.  
عَنْ

هرگاه "هؤلاء" و "اولئك" همراه اسم ال دار، باشند، به معنای "این" و "آن" می باشند؛  
هؤلاء الرجال: این مردان اولئك الرجال: آن مردان  
ولی آخر بعد از آن ها، اسم بدون ال "بیاید" به معنای "این ها" و "آن ها" می باشد؛  
هؤلاء رجالٌ: این ها مرد هستند. اولئك رجالٌ: آن ها مرد هستند.

در زبان عربی، حوساختار برای "هیچ... نیست" وجود دارد:

- ۱- "ما + مِن" ← ما مِن تَلْمِذَةٍ فِي الصَّفِّ: هیچ دانش آموزی در کلاس نیست.
- ۲- لای نفی جنس ← لا تَلْمِذَةٍ فِي الصَّفِّ: هیچ دانش آموزی در کلاس نیست.

دو کلمه "إِلَّا" و "أَلَّا" با هم تفاوت دارند. "إِلَّا" به معنای "به جز" می باشد. مثال:  
جاء الطلابُ إِلَّا حميداً ← دانش آموزان آمدند به جز حمید.  
"أَلَّا" به معنای "که نه..." می باشد. مثال:

يَأْمُرُ الْمَلِكُ التَّلَامِذَةَ أَلَّا يَذْهَبُوا إِلَى السَّارِعِ مَعَ مَقَلَمٍ بَدْرًا نَسَبُ أَمْرًا دَسْتَوِيًّا هَدَّكَ بِهِ فَيَأْتِيهِ تَوْرُونَ  
نکته: "أَلَّا" در اصل "أَنْ + لا" بوده است.

اصطلاح "عليك بـ" یعنی "بر تو واجب است" یا "تو باید" ← عليك بالريضة:  
ورزش کردن بر تو واجب است - تو باید ورزش کنی.

هرگاه اسم موصول (الذی، الّتی، الذین، الذرات) بعد از اسم "ال دار" بیاید، اسم موصول به معنای "که"  
می باشد. آن اسم ال دار، به صورت تکره ترجمه می شود؛  
سَاهَدْتُ الْعَصْفُورَ الَّذِي يُجَرِّدُ عَلَى الشَّحِيرَةِ.  
اسم ال دار اسم موصول

دیدم گنجینه را که آوازی خواند بی روی درخت،

نکته: بعد از هر فعلی همتا فاعلی وجود دارد حتی اگر آن فعل در جمله اسمیه باشد؛

مثال: الْمُعَلِّمُ ذَهَبَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ.

مبتدا - خبر - از نوع جمله و فاعل آن ضمیر مستتر "هو"

نکته: برای "جمع غیر انسانی" فاعل و صفت و اسم اشاره و اسم موصول به صورت مفرد مؤنث؛  
به کار می رود. مثال:

۱- الاسمَاءُ تَذْهَبُ إِلَى الْبَحْرِ - ۲- الاسمَاءُ الْجَمِيلَةُ  
جمع غیر انسانی فعل مفرد مؤنث جمع غیر انسانی صفت به صورت مفرد مؤنث به کار رفته

۳- هَذِهِ الْأَسْمَاءُ اسم اشاره مفرد مؤنث جمع غیر انسانی  
۴- رَأَيْتُ الْأَسْمَاءَ الَّتِي فِي الْبَحْرِ جمع غیر انسانی اسم موصول مفرد مؤنث

۵- کلمات «مَطَار»، «مَزَار»، «مَكَان» اسم مکان و بروزن مَفْعَل می باشند.  
مکان پرواز مکان زیارت مکان بودن

۶- فعل «يَكْتُبُ» نا امید کننده با اینکه با حرف «پ» شروع شده است، فعل مضارع منفی باشد و  
مضارع آن «يَكْتُبُ س» می باشد.  
نا امید می شود.

۷- رنگ های «أَبْيَضُ - أَسْوَدُ - أَحْمَرُ - أَزْرَقُ - أَصْفَرُ» یا اینکه بروزن «أَفْعَل» هستند.  
سفید سیاه قرمز آبی زرد

اسم تفضیل محسوب نمی شوند چونکه معنای «بیرتری» را نمی رسانند.

۸- عیب های «أَصَمُّ، أَعْمَى، أَعْمَى» یا اینکه بروزن «أَفْعَل» هستند، اسم تفضیل  
مردکد مردلال مردکور  
محسوب نمی شوند.

نکته ۱: مؤنث رنگ های بالا به ترتیب چنین است: بِيضَاءُ - سَوْدَاءُ - حَمْرَاءُ - زُرْقَاءُ - صَفْرَاءُ.

نکته ۲: مؤنث عیب های بالا چنین است: صَمَاءُ - بَلْمَاءُ - عَمِيَاءُ  
زن کور زن لال زن کور

جزوه دلت بخونی ۴۸

\* صفت درج و ثری تابع موصوف است: ۱- معرفه و نکره یوزن ۲- اعراب (حرکت حرف آخر)  
۳- تعداد (مفرد، مذکبی، جمع) ۴- جنس (مؤنث و مذکر)

مثال: ۱- المعلمُ الخبیلُ ۲- المعلمانِ الخبیلانِ

موصوف	صفت
۱- معرفه	۲- معرفه
۱- بدفع ۲	۲- مرفوع
۴- مفعول	۲- مفعول
۱- مذکر	۲- مذکر

۳- المعلمون الخبیلون ۴- المعلمةُ الخبیلةُ

۵- المعلمتانِ الخبیلتانِ ۶- المعلماتُ الخبیلاتُ

\* گاهی مصدر باب «مفاعلة» با اسم مفعول ثلاثی مزید (حرف اول «ه» و حرف ماقبل آخر) شباهت پیدا می کند و تفاراه تشخیص لغات ابن درو، توجه به ترجمه است:

- ۱- یَجِبُ مُسَاعَدَةُ المُحْتَاجِینِ ← مصدر «سَاعَدَ - یُسَاعِدُ» واجب است کمک کردن به محتاجان.
- ۲- المُحْتَاجَةُ مُسَاعَدَةُ اسم مفعول ← اسم مفعول نیاز می شده است.

\* عقل های امرزیر که مربوط به صیغه «مفرد مؤنث مخاطب» عقل مضارع است حفظ شوند:

- أَجَلِیسی : بِنِشان (توزن)
  - تَعَلَّمی : یَا دَبَلِید (توزن)
  - عَلَّمی : یَا دَبِید (توزن)
  - کَا تَبِی : نَا مَه نَبَارِی کَن (توزن)
  - اَسْتَشْرِحِی : یَس بَدِید (توزن)
  - بَیِّنِی : بَیَان کَن (توزن)
  - عَیِّنِی : مَشَخَص کَن (توزن)
- نکته: در عقل های مانند «بَیِّنِی» و «عَیِّنِی» حرف «نون» جزو خود لیمه است و نمی تواند نون وقایه باشد.
- ۴۹ جزوه دکتر نجفی

در دو مورد فعل ماضی می تواند به صورت مضارع ترحیمه شود:

۱- بعد از ادوات شرطه. مثال: إِنْ ذَهَبَ نَجَحَ تَرْحِمَهُ اگر برود، موفق می شود.  
عقل ماضی      مضارع      مضارع

۲- هرگاه فعل «کان» برای خدا به کار رفته باشد می کان الله علیها می خدا دانا است.  
ماضی      مضارع

\* در یک مورد کلمه نکره می تواند به صورت معرفه ترحیمه شود و آن هنگامی است که کلمه خبر واقع شود:

مثال: المُعَلِّمُ جَمِيلٌ ← یا اینکه «جَمِيلٌ» نکره است در ترحیمه آن  
مبتدا      خبر-نکره  
«ی» یا «یک» به کار نمی بریم و بنویسیم: «خدا زیباست» یا «خدا یک زیباست» بلکه می نویسیم: خدا زیبا است.

نکته: اگر خبر نکره، صفت داشته باشد به صورت معرفه ترحیمه می شود.

مثال: المُعَلِّمُ رَجُلٌ جَمِيلٌ ← معلم مردی زیبا است.  
مبتدا      خبر      صفت

\* در یک مورد کلمه معرفه به صورت «نکره» ترحیمه می شود و آن هنگامی است که بعد از کلمه «ال دار» اسم موصول الذی، الذی، الذین ... آمده باشد

مثال: المُعَلِّمُ الذی ← معلمی که ...  
معرفة      موصول

المُعَلِّمَةُ الَّتِی ← زنی که ...  
معرفة      اسم موصول

بخشیه دسترچی

۴. جملات زیر « فعل نهی » به کار رفته است نه « فعل نفی » یا همان مضارع منفی:

لَا تَشْرَبِ الْمَاءَ . ترجمه آب را ننوش .  
لای نهی

توضیح: طبق مطالبی که قبلاً آموختیم، حرکت حرف آخر فعل در افعال نهی محذوم (ساکن) است. مانند: لَا تَزْهَبِ إِلَى الْمَدْرَسَةِ : نرو به مدرسه.  
فعل نهی

اما در مثال « لَا تَشْرَبِ الْمَاءَ » ، سؤال این است که چرا فعل « لَا تَشْرَبِ » یا اینکه فعل نهی می باشد، حرکت حرف آخر آن یعنی « ب » ساکن نشده است؟  
جواب: هرگاه بعد از افعال « امر » و « نهی » مفرد و یا بعد از صیغه « مفرد مؤنث غائب » فعل ماضی، کلمه دارای « ال » باشد، حرکت حرف آخر آن افعال در عوض ساکن، کسره می گیرد. چنانچه مثال:

۱- فعل امر ← اضْرِبِ الْأَسَدَ ← سیران زن.  
فعل امر      له كَلِمَةُ «ال» دار

۲- فعل نهی ← لَا تَضْرِبِ الْأَسَدَ ← سیران زن.  
فعل نهی      كَلِمَةُ دارای «ال»

۳- مفرد مؤنث غائب فعل ماضی ← ذَهَبَتْ التَّمِيْزُ .  
مفرد مؤنث      كَلِمَةُ «ال» دار

همانگونه که در مثال های بالا مشاهده می کنید، فعل امر و فعل نهی و مفرد مؤنث ماضی، که در اصل باید در هر سه مورد حرکت حرف آخر افعال، ساکن باشد، اینگونه نشده است و حرکت حرف آخر فعل کسره گرفته است. علت این است که در مثال های بالا، بعد از این افعال، کلمه «ال» دار واقع شده است.

لَا تَسْرِبِ شِرَ الْكَذَّابِ : با دروغ و مسورت نکن  
فعل نهی

جزوه دستنویسی ۵۱

به سبب های ظاهری «إِنْ»، «إِنَّ»، «أَنَّ» و «أَنَّ» توجیه کنید:  
۱- «إِنْ» جزء ادوات شرط است و بعد از آن فعل می آید. مثال: إِنْ تَدْرُسْ تَجْبَحْ.  
ادوات شرط فعل

۲- «إِنَّ» جزء حروف مُشَبَّهَةٌ بالفعل است و بعد از آن اسم می آید. مثال:  
إِنَّ الْمُعَلَّمَ جَمِيلٌ.  
اسم

۳- «أَنَّ» جزء حروف مُشَبَّهَةٌ بالفعل است. در وسط جمله می آید و معنای آن «که» می باشد و بعد از آن اسم می آید. مثال: أَعْلَمُ أَنَّ الْمُعَلَّمَ جَمِيلٌ - «من دانم که معلم زیباست»

۴- «أَنَّ» جزء حروف تاصیة است. بعد از آن فعل مضارع به صورت منصوب می آید و معنای «که» یا «تا» می دهد. مثال: أَنْ يَزْهَبَ: که برود، تا برود  
فعل مضارع منصوب

\* در مباحث پیشین توضیح دادیم که «مُعَرَّبٌ» کلمه ای است که اعراب «حرکت حرف آخر» آن قابل تغییر است، مانند: المُعَلِّم ① - المُعَلِّم ② - المُعَلِّم ③

همچنین توضیح دادیم که «مَسْبُوتٌ» کلمه ای است که اعراب «حرکت حرف آخر» آن غیر قابل تغییر است. مهم ترین کلمات مسبوت عبارتند از: ۱- چهارده صیغه فعل ماضی ۲- دو صیغه جمع زمان فعل مضارع ۳- ضمائر

اگر کلمه ای «مَسْبُوتٌ» فاعل یا مفعول یا مضاف الیه یا مبتدا و خبر واقع شد، حرکت حرف آخر آن تغییر نمی کند.

ضَرْبٌ ④: زد او را - در اینجا ضمیر «ه» مفعول است اما چون «ه» ضمیر است مفعول - منصوب

و ضمائر مسبوت هستند و اعراب «حرکت حرف آخر» کلمات مسبوت غیر قابل تغییر است. در اینجا نمی توانیم ضمیر «ه» را منصوب کنیم. مثال دیگر:

کتابٌ ⑤: کتاب او - «ه» با اینکه مضاف الیه است و هر مضاف الیه مضاف الیه محرر است، نمی تواند حرکت حرف آخر آن را تغییر دهد. مضاف الیه محرر  
جزوه دستنویس



منظور از المحل الاعرابی « نقش کلمه در جمله است. مهم ترین المحل الاعرابی ها در این جزوه توضیح داده شد.

منظور از « التحلیل الصرفی » شمردن و تری های تک کلمه است.

نکته: هر کلمه فعلی تک المحل الاعرابی می گنجد اما ممکن است چندین « التحلیل الصرفی » داشته باشد. به مثال های زیر توجه کنید.

ذَهَبَ الْمُعَلِّمُ

المحل الاعرابی: فاعل

التحلیل الصرفی: اسم، مفرد، مذکر، معرفه، مُعَرَّب (باز هم می تواند هر اطلاعاتی که

راجع به کلمه « المُعَلِّمُ » دارید را به « التحلیل الصرفی » اضافه کنید.)

در زبان عربی بیشتر اسم ها هستند که المحل الاعرابی دارند و فعل ها کمتر المحل الاعرابی می گنجد. از موارد معدودی که فعل المحل الاعرابی می گنجد، می توان موارد زیر را نام برد:

۱- هرگاه فعل خبر واقع شود. مثال ← المُدْرِیُّ یُزْهِبُ  
متبدا - مرفوع      خبر - مرفوع

۲- در جمله وصفیه. مثال ← شَاهَدْتُ عَصْفُورًا یَطِیْرُ  
↓  
دیدم پرنده ای را که پرید. جمله وصفیه = صفت

۳- هرگاه فعل حال قرار بگیرد. مثال ← شَاهَدْتُ العَصْفُورَ یَطِیْرُ.  
دیدم آن پرنده را در حالی که می پرید. حال منصوب

توضیح: در جمله ۲ بعد از اسم نکره فعل آمده است. به این فعل جمله وصفیه گفته می شود.

در جمله ۳ بعد از اسم معرفه (العصفور) فعل آمده است. به این فعل حال گفته می شود.

رَجَعَ - رَجَعُ  
بَرَدَشْتْ لا بَرِي كَرْد

أَرْجَعُ - يَرْجِعُ  
بَرَكْرَدَانْد لا بَرِي كَرْدَانْد

رَاجِعٌ - يُرَاجِعُ  
مَرور كَرْد مَرورِي كَنْد  
مَرَاجِع كَرْد مَرَاجِعِي كَنْد

صَدَقَ - يَصْدُقُ  
رَاسْت كَفْتْ رَاسْتِي كَرْدِي

صَدَّقَ - يَصَدِّقُ  
بَاوَر كَرْد بَاوَرِي كَنْد

صَادِقٌ - يُصَادِقُ  
دوستِي كَرْد دوستِي كَنْد

تَصَدَّقَ - يَتَصَدَّقُ  
صَدَقَه دَاد صَدَقَه مِي دَهَد

حَبْرِي - تَجْبِرِي  
حَبْرِي كَرْد حَبْرِي مِي كَرْد

الجامعَة : ج الجامعات  
دانشگاه دانشگاهها  
المُجْتَمَع : ج المُجْتَمِعَات  
جامعه جوامع

عَمِلَ - يَعْمَلُ  
كَار كَرْد كَارِي كَنْد  
أَخْبَرِي - يُخْبِرِي  
خَبْرِي كَرْد خَبْرِي مِي كَنْد

عَامِلٌ - يُعَامِلُ  
رِفْتَار كَرْد رِفْتَارِي كَنْد

تَعَامَلٌ - يَتَعَامَلُ  
دَاوَرَسْت كَرْد دَاوَرَسْتِي كَنْد

اسْتَعْمَلَ - يَسْتَعْمِلُ  
بِه كَار كَرْدتْ بيه كَار مِي كَرْد

دَرَسَ - يَدْرُسُ  
دَرَس خَوَانْد دَرَس مِي خَوَانْد

دَرَسٌ - يَدْرُسُ  
دَرَس دَاد دَرَس مِي دَهَد

نَزَلَ - يَنْزِلُ  
نَازَل كَرْد نَازَل مِي كَنْد

نَزَلَ - يَنْزِلُ  
نَازَل كَرْد نَازَل مِي كَرْد

أَنْزَلَ - يُنْزِلُ  
نَازَل كَرْد نَازَل مِي كَنْد

أَعْطَى؛ تو مرد با من بده سخن نون وقایه دارد.

أَعْطَيْتَنِي؛ تو زن به من بده سخن نون وقایه دارد.

يَبْدَأُ - يَبْدَأُ

شروع کرد شروع می کند

أَبْدَأُ - يَبْدَأُ

شروع شد شروع می شود

تَمَنَّى - يَتَمَنَّى

آرزو کرد آرزو می کند

بَنَى - يَبْنِي

ساخت می سازد

تَهَى - يَتَهَى

باز داشت باز می دارد

خَدَعَ - يَخْدَعُ

رها کرد رها می کند

الْفَرِيْسَةُ؛ جمع الفرائس

شکار شکارها

حَدَّثَ - يَحْدُثُ

اتفاق افتاد اتفاق می افتد

حَدَّثَ - يُحَدِّثُ

سخن گفت سخن می گوید

لِمَ = لِ + مَا = برای چه؟ بِالْمَ که بر سر فعل مضارع می آید و معنای آن را

یا گذشته معنی می کند و یا گذشته نقلی معنی اشتباه گرفته است و:

۱- لِمَ ذَهَبْتَ إِلَى السُّوقِ؟ برای چه به بازار رفتی؟

۲- لِمَ تَذْهَبُ إِلَى السُّوقِ؟ به بازار رفتی است.

فعل «كِرِهْتُمُوهُ» در اصل «كِرِهْتُمْ + ه» به معنای شما آن را زشت شمردید «لجوده است»

مثال های دیگر: صَدَرْتُ بِمُوهِ: زدی او را كَتَبْتُمُوهِ: نوشتید آن را

۵۵ حیژه دستخچی

کلمه های مهم

اسْتَلِمَ - سَلِمَ ← باب افتعال  
دریافت کرد - دریافت می کند

سَلِمَ - سَلِمَ ← باب تفعیل  
سلام کرد - سلام می کند

اسْلَمَ - نَسِلِمَ ← باب افعال  
اسلام آورد - اسلام می آورد

وَقَفَ - يَقِفُ  
ایستاد - می ایستد  
قَفَا - يَقْفُو  
پیروی کرد - پیروی می کند

عَلَّمَ - تَعَلَّمَ ← باب تفعیل  
یاد داد - یاد می دهد - یاد دهن

عَجَلَ - يُعَجِّلُ - تَعَجَّلَ ← باب تفعیل  
عجله کرد - عجله می کند - عجله کردن

تَعَلَّمَ - تَعَلَّمَ ← باب تفعیل  
یاد گرفت - یاد می گیرد - یاد گرفتن

عَرَّ - يَعْزُرُ  
گذاشت - می گذارد

أَجَلَ - يُؤَجِّلُ - تَأَجَّلَ  
به تاخیر انداخت - به تاخیر می اندازد - به تاخیر انداختن

عَرَّ - يَعْزُرُ  
تلخ کرد - تلخ می کند

رَجَعَ - يَرْجِعُ  
برگشت - برمی گردد

ضَرَبْنَا: زدیم  
أَرْسَلْنَا: فرستادیم  
قَتَلْنَا: کشتیم

أَرْجَعَ - يَرْجِعُ  
برگرداند - برمی گرداند

لَانَ - يَلِينُ  
نرمخو شد - نرمخوی شود

أَسْرَجَعَ - يَسْرُجِعُ  
پس گرفت - پس می گیرد

أَصْبَحَ = دُجِرْتُ

أَقْبَلَ - ادبار  
بست کردن  
رد آوردن

کلمه های مهم

أَوْصَلَ - يُوصِلُ  
رسا بید رسا نند

وَأَصَلَ - يُرْصِلُ  
ادامه داد - ادامه می دهد

دَهِلَ - يُهْلِلُ  
رسید - می رسد

رَجُلٌ : پا (ج رجل)

رُجُلٌ : مرد (ج رجال)

ذَنْبٌ : گناه (ج ذنوب)

ذُنُوبٌ : دم (ج اذئاب)

اسْتَعْمَدَ - يُسْتَعْمَدُ  
به کار گرفت - به کاری برد

خَرَجَ - يُخْرَجُ  
خارج شد - خارج می شود.

عَيْنٌ : معین کن  
كَلَّمَ : سخن بد  
جَهَرَ : بجهن کن

أَخْرَجَ - يُخْرَجُ ← باب افعال  
خارج کرد - خارج می کند

تَخَرَّجَ - يُتَخَرَّجُ ← باب تفعّل  
دانش آموخته شد - دانش آموخته می شود

قَتَلَ - يَقْتُلُ  
کشت - می کشد  
قَاتِلٌ - يُقَاتِلُ  
جنگید - می جنگد

يُقَالُ : كُفِّتَ يَكْفَتُ  
يَهَادُ : يَهْدِي يَهْدَى  
يُضَافُ : أَفْرَدَهُ يَفْرُدُ  
يَهَابُ : دِجَارِي يَهْدِي

عَادَ - يَعُودُ  
برگشت - برمی گردد  
عَوَدَ - يَعُودُ  
عادت داد - عادت می دهد

كَتَبَ - يَكْتُبُ  
نوشت - می نویسد  
كَاتِبٌ - يُكَاتِبُ  
نامه نگاری کرد - نامه نگاری می کند

نَفَنَ = نَسِوْنَ كَرَدَنَد

فَرَجٌ - يَخْرُجُ  
خارج شد  
خارج می شود

أَخْرَجَ - يُخْرِجُ  
خارج کرد  
خارج می کند

تَخْرَجَ - يَتَخَرَّجُ  
دانش آموخته شد  
دانش آموخته می شود

نَصَرَ - يَنْصُرُ  
کمک کرد  
کمک می کند

أَنْصَرَ - يَنْصُرُ  
پسروز شد  
پسروز می شود

أَلْفٌ مُحَاضِرَةٌ - يُلْقِي مُحَاضِرَةً  
سخنرانی کرد  
سخنرانی می کند

بَحَثَ عَنِ الْقَلَمِ : دنیال قلم گشت  
يَبْحَثُ عَنِ الْقَلَمِ : دنیال قلم می گردد  
جَادَلَ - يُجَادِلُ : گفت و گو کرد، گفت و گو می کند

قَبِلَ - يَقْبَلُ  
پذیرفت  
می پذیرد

قَبَّلَ - يُقَبِّلُ  
بوسید  
می بوسد

قَابَلَ - يُقَابِلُ  
روبه رو شد  
روبه رو می شود

اسْتَقْبَلَ - يَسْتَقْبِلُ  
استقبال کرد  
استقبال می کند

أَقْبَلَ - يُقْبِلُ  
روی آورد  
روی می آورد

تَقَبَّلَ - يَتَقَبَّلُ  
پذیرفت  
می پذیرد

تَحْبِيبِي : مراد سلفت می آورد.  
رَجُلِي تَوَلِيْمِي :  
پایم دردی کند.

عَرَفَ - يَعْرِفُ  
شناخت  
می شناسد

عَرَفَ عَلَى نَفْسِهِ - يَعْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ  
خودش را معرفی کرد  
خودش را معرفی می کند

سَمِعَ - يَسْمَعُ  
شنید  
می شنود

اسْتَمَعَ - يَسْتَمِعُ  
گوش داد  
گوش می دهد

الذَّرِيَّةُ : ج الذَّرِيَّاتِ  
خاطره  
خاطرات

أَقَامَ جُرْبُفَاسْتِ  
لَيَقُومُ : بره می خیزد

أَقَامَ : برپا داشت  
يُقِيمُ : برپا می دارد

حَارَ - يَحْرِو  
چرخید  
می چرخد

أَحَارَ - يُحِيرُ  
چرخاند  
لامی چرخاند

عَفَرَ - يَغْفِرُ  
آمرزد  
می آمرزد

اسْتَحْفِرُ - يَسْتَحْفِرُ  
آمرزش خواست  
آمرزش می خواهد

قام - بیع - قضم  
↓ ↓ ↓  
اقدام کرد بروی خرید بر خیزد

قام - اقدام  
↓ ↓  
اقدام می کند

قام - اقدام کن  
↓ ↓  
اقدام کن

مثال: قام بياتساء عشرات المصانع الفواع ما  
اقدام کرد به ساختن دهها کارخانه

- ۱- موصوله: معمولاً وسط جمله می آید.  
أَتَشْكُرُ مَا كَلَّمْتَنِي يَقُولُ الْهَيْلَمُ.  
می تشکریم آنچه را که با تو گفتم می گوید.
- ۲- مای شرطیه: در اول جمله می آید.  
مَا تَفَعَّلْتُ أَفَعَلْ: آنچه را انجام دادم، انجام می دهم؟
- ۳- استفهامیه: ما آکل - چه چیزی را خورد؟

جاء - یجی  
↓ ↓  
آمد می آید

جاء ب: آورد - یجی ب: می آورد

مثال: مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا.  
هرکس بیاورد نیکی را بیس برای اوست ده برابر آن.

كان - کیون  
↓ ↓  
بود می باشد

ماکان: نبود - لم یکن: نبود

- «ایاک» به معنای «بپرهنیز» می باشد.
- «ایاک والکذب»: از دروغ بپرهنیز.
- «ایاک والاسد»: از سئید بپرهنیز.

مثال: لم یکن لبعض الشعوب دین.  
نبود برای بعضی از ملت ها دینی

قال - یقول  
↓ ↓  
گفت می گوید

ما قال: نكفت - لم یقل: نكفت

دو حرف «لا» و «ما» هم بعد از فعل ماضی می آیند هم بعد از فعل مضارع و مثال

قِيلَ: لَفَتْهُ شِدْرٌ - يُقَالُ: لَفَتْهُ شِدْرٌ  
صِيدَ: شِدْرٌ شِدْرٌ - يُصَادُ: شِدْرٌ شِدْرٌ  
وُلِدَ: زَادَهُ شِدْرٌ - يُوَلَدُ: زَادَهُ شِدْرٌ

- ۱- من موصول به معنای «کسی که» یا «آن کس» غالباً در وسط جمله می آید.
- ۲- اَلْزَمْتُ مَنْ جَاءَ: بزورم کسی را که آمد.
- ۳- من شرطیه: اول جمله می آید.  
مَنْ دَرَسَ يَتَجَبَّرْ

الفواعل من  
سَمِيَ: نامیده شد  
وَسَمِيَ: نامیده می شود

۳- من استفهامیه: برای سوال کردن و به معنی «چه کسی»  
مَنْ ضَعَفَكَ؟  
چه کسی ضعیف کرد؟

فعل

۱- متعدی ← می توانیم قبل از آن چه کسی را بیاریم / چه چیزی را  
مثال: ضرب زد ← چه کسی را زد

۲- لازم ← نمی توانیم قبل از آن چه کسی را بیاریم / چه چیزی را  
مثال: خلس نشست ← چه کسی را نشست معنای نمی دهد

فعل

۱- معلوم ← فاعل آن مشخص است. مانند: زد- گشت- نوشت

۲- مجهول ← فاعل آن مشخص نیست. مانند: زده شد (معلوم نیست چه کسی زده)

روش مجهول کردن فعل ماضی: ۱- حرف ماقبل را بسره / می دهیم ۲- تمام حروف متحرک قبل از حرف ماقبل را ضمه و می دهیم  
مثال: استغفر مجهول ← استغفر

روش مجهول کردن فعل مضارع: ۱- حرف ماقبل آخر را فتحه می دهیم ۲- حرف اول را ضمه می دهیم

مثال: یستغفر مجهول ← یستغفر

تمرین: ↓

کتاب مجهول ← کتب نوشت / نوشته شد  
یکتب مجهول ← یکتب می نویسد

استخدم مجهول ← استخدم به کار گرفت / به کار گرفته شد  
یستخدم مجهول ← یستخدم به کار می گیرد

۹ خیره دکتر نجفی

بزرگ درسی



قَدْ ذَهَبَ : رفته است

قَدْ يَذْهَبُ : گاهی می رود

كَانَ ذَهَبَ : كان قَدْ ذَهَبَ : رفته بود

كَانَ يَذْهَبُ : می رفت

لَمَّا ذَهَبَ : بخدای که رفت

لَمَّا يَذْهَبُ : هنوز نرفته است

لَمَّا يَرْسُرُ مَعْلٍ مَافِي لَيْلِي آید

لَمَّا يَذْهَبُ : نرفت

سَمِعْتُ يَرْسُرُ مَعْلٍ مَافِي لَيْلِي آید

سَوْفَ يَذْهَبُ : خواهد رفت

لَنْ يَذْهَبَ : نخواهد رفت

لَنْ يَرْسُرُ مَعْلٍ مَافِي لَيْلِي آید

مَا ذَهَبَ = لَمْ يَذْهَبَ  
سَوْفَ يَذْهَبُ = لَنْ يَذْهَبُ

أَسْأَلُوا : تهنیت کردند  
أَفْصَحُوا : نیکی کنند

قَتَلَ - يَقْتُلُ : کشت، می کشد

عَاتَلَ - يَقَاتِلُ : جنگید، می جنگید

كَاتَبُوا : نامه نگاری کردند

كَاتَبُوا : نامه نگاری کنید

جَلَسَ - يَجْلِسُ : نشست، می نشیند

أَجْلَسَ - يُجْلِسُ : نشاند، می نشاند

كَاتَبَ : نامه نگاری کن

جَادِلْ : ستیز کن

قَاتِلْ : بجنگ

جَالَسَ - يُجَالِسُ : همنشینی کرده، همنشینی می کند

كَتَبَ - يَكْتُبُ : نوشت، می نویسد

كَاتَبَ - يَكَاتِبُ : نامه نگاری کرده، نامه نگاری می کند

كَاتَبَ : نویسنده

جَادِلْ : ستیزه گر

قَاتِلْ : کُشنده

\* هر کدام از چهارده صیغه ماضی و مضارع نامی دارند که در جدول زیر هر صیغه نوشته شده است .

\* نام صیغه های ماضی هم دقیقاً به همین شکل و ترتیب است .  
\* حفظ شود

غائب	تَذَهَبُونَ	تَذَهَبَانِ	تَذَهَبُ
	↓	↓	↓
	لِلغَائِبِينَ	لِلغَائِبَيْنِ	لِلغَائِبِ
	تَذَهَبْتُمْ	تَذَهَبْتُمَا	تَذَهَبْتُ
	↓	↓	↓
	لِلغَائِبَاتِ	لِلغَائِبَتَيْنِ	لِلغَائِبَةِ

مخاطب	تَذَهَبُونَ	تَذَهَبَانِ	تَذَهَبُ
	↓	↓	↓
	لِلْمَخَاطِبِينَ	لِلْمَخَاطِبَيْنِ	لِلْمَخَاطِبِ
	تَذَهَبْتُمْ	تَذَهَبْتُمَا	تَذَهَبْتُ
	↓	↓	↓
	لِلْمَخَاطِبَاتِ	لِلْمَخَاطِبَتَيْنِ	لِلْمَخَاطِبَةِ

مُتَكَلِّمٌ	تَذَهَبُ	أَذْهَبُ
	↓	↓
	لِلْمُتَكَلِّمِ مَعَ الْغَيْرِ	لِلْمُتَكَلِّمِ وَحْدَهُ

عائب	لِيَذْهَبَ	لِيَذْهَبَا	لِيَذْهَبُوا
	باید برود	آن دو باید بروند	آن چند نفر باید بروند
	لِيَذْهَبِ	لِيَذْهَبَا	لِيَذْهَبْنَ
	آن زن باید برود	آن دو زن باید بروند	آن چند زن باید بروند

مُخَاطَب	اِذْهَبْ	اِذْهَبَا	اِذْهَبُوا
	تو مرد برو	شما دو مرد بروید	شما چند مرد بروید
	اِذْهَبِي	اِذْهَبَا	اِذْهَبْنَ
	تو زن برو	شما دو زن بروید	شما چند زن بروید

طبق آموخته‌های کتاب درسی، «یا» امر بر سر صیغه‌های مخاطب یعنی آید.

لَا ذَهَبُ	لِيَذْهَبُ	مَتَكَلِّم
باید بروم	باید برویم	

«یا» ناصبه که معنای «که» یا «تا» می‌دهد.

عائب	لِيَذْهَبَ	لِيَذْهَبَا	لِيَذْهَبُوا
	تا برود	تا آن دو بروند	تا آن چند نفر بروند
	لِيَذْهَبِ	لِيَذْهَبَا	لِيَذْهَبْنَ
	تا آن زن برود	تا آن دو زن بروند	تا آن چند زن بروند

مُخَاطَب	لِيَذْهَبِ	لِيَذْهَبَا	لِيَذْهَبُوا
	تا تو مرد بروی	تا شما دو مرد بروید	تا شما چند مرد بروید
	لِيَذْهَبِي	لِيَذْهَبَا	لِيَذْهَبْنَ
	تا تو زن بروی	تا شما دو زن بروید	تا شما چند زن بروید

لَا ذَهَبُ	لِيَذْهَبُ	مَتَكَلِّم
تا بروم	تا برویم	

در ترجمه فعل نفي، در صيغه‌های غائب و متکلم، از کلمه «نباید» استفاده می‌شود.

غائب	لا تَزْهَبُوا	لا تَزْهَبَا	لا تَزْهَبْ
	آن چند نفر نباید بروند	آن دو نباید بروند	نباید برود
	لا تَزْهَبِينَ	لا تَزْهَبَا	لا تَزْهَبْ
	آن چند زن نباید بروند	آن دو زن نباید بروند	آن زن نباید برود

مُخَاطَب	لا تَزْهَبُوا	لا تَزْهَبَا	لا تَزْهَبْ
	شما چند مرد نروید	شما دو مرد نروید	تو مرد نرو
	لا تَزْهَبِينَ	لا تَزْهَبَا	لا تَزْهَبِي
	شما چند زن نروید	شما دو زن نروید	تو زن نرو

متکلم	لا أَزْهَبُ	لا أَزْهَبُ
	نباید بروم	نباید بروم

یادآوری:

برای ساختن فعل نفي: ۱- لا را قبل از فعل مضارع می‌آوریم ۲- حرکت حرف آخر فعل مضارع را محذوم (ساکن) می‌کنیم ۳- در صيغه‌هایی که «نون» دارند، این نون حذف می‌شود به جز در صيغه جمع زنان (تَزْهَبِينَ و تَزْهَبْنَ) که نون آن‌ها هیچ‌گاه حذف نمی‌شود

در ترجمه فعل نفی، از کلمه «نهی» استفاده می شود.

غائب	لا تَزْهَبُ	لا تَزْهَبَانِ	لا تَزْهَبُونَ
	نهی رود	آن دو نهی روند	آن چند نفر نهی روند
مخاطب	لا تَزْهَبِي	لا تَزْهَبَانِ	لا تَزْهَبِينَ
	آن زن نهی رود	آن دو زن نهی روند	آن چند زن نهی روند

مخاطب	لا تَزْهَبْ	لا تَزْهَبَانِ	لا تَزْهَبُونَ
	تو مرد نهی روی	شما دو مرد نهی روی	شما چند مرد نهی روی
مخاطب	لا تَزْهَبِي	لا تَزْهَبَانِ	لا تَزْهَبِينَ
	تو زن نهی روی	شما دو زن نهی روی	شما چند زن نهی روی

لا أَزْهَبُ  
↓  
نهی روم

لا تَزْهَبُ  
↓  
نهی روم

یا دآوری:

برای ساختن فعل نفی در مضارع منفی، فقط حرف «لا» را قبل از فعل می آوریم و لازم نیست که هیچ گونه تغییری در حرکت حرف آخر فعل ایجاد شود.

کان + فعل ماضی = ماضی بعید ← کان ذَهَبَ : رفته بود

غائب	کان ذَهَبَ	کانا ذَهَبَا	کانوا ذَهَبُوا
	کانت ذَهَبْتَ	کانتا ذَهَبْتَا	کنت ذَهَبْتَن

مخاطب	کنت ذَهَبْتَ	کنتما ذَهَبْتُمَا	کنتم ذَهَبْتُم
	کنت ذَهَبْتِ	کنتما ذَهَبْتُمَا	کنتن ذَهَبْتِنَّ

کنت ذَهَبْتُ      کنا ذَهَبْنَا      متکلم

کان + فعل مضارع = ماضی استمراری ← کان یَذْهَبُ : می رفت

غائب	کان یَذْهَبُ	کانا یَذْهَبَانِ	کانوا یَذْهَبُونَ
	کانت یَذْهَبُ	کانتا یَذْهَبَانِ	کنت یَذْهَبِنَ

مخاطب	کنت یَذْهَبُ	کنتما یَذْهَبَانِ	کنتم یَذْهَبُونَ
	کنت یَذْهَبِ	کنتما یَذْهَبَانِ	کنتن یَذْهَبِنَ

کنت اَذْهَبُ      کنا نَذْهَبُ      متکلم

تذکره: ممکن است بین کان و فعل ماضی و مضارع فاصله بیفتد که در این صورت بازشم فعل

به صورت ماضی بعید و ماضی استمراری ترجمه می شود. مثال:

۱- کان طُلابُ الجامعِ یَذْهَبُونَ ← دانشجویان دانشگاه می رفتند.

۲- کان طُلابُ الجامعِ ذَهَبُوا ← دانشجویان دانشگاه رفته بودند.

اللوهان زیر را حفظ کنید.

\* صنمایر زیر به «فعل» متصل شده اند و «المحل الإعرابی» آن ها، مفعول می باشد.

غائب	ضَرَبَهُم	ضَرَبَهُمَا	ضَرَبَهُ
	زد آن هیندر را	زد آن دو مرد را	زد آن مرد را
مُخَاطَب	ضَرَبَيْهِم	ضَرَبَيْهِمَا	ضَرَبَيْهَا
	زد آن هیند زن را	زد آن دوزن را	زد آن زن را
مُخَاطَب	ضَرَبْتَكُم	ضَرَبْتَكُمَا	ضَرَبْتُكَ
	زد شما هیندر را	زد شما دو مرد را	زد ترمرد را
مُخَاطَب	ضَرَبْتُكُنَّ	ضَرَبْتُكُمَا	ضَرَبْتُكِ
	زد شما هیند زن را	زد شما دوزن را	زد ترقزن را
	ضَرَبْنَا	ضَرَبْتَنِي	ضَرَبْتَنِي
	زد ما را	زد مرا	زد مرا

نکته: در صیغه «ضَرَبْتَنِي» نون وقایه به کار رفته است.  
فعل نون وقایه

\* صنمایر زیر به «اسم» متصل شده اند و «المحل الإعرابی» آن ها، «مُضَافٌ إِلَيْهِ» می باشد.

غائب	كُتِبَ لَهُم	كُتِبَ لَهُمَا	كُتِبَ لَهُ
	کتاب آن هیندر	کتاب آن دو مرد	کتاب او
مُخَاطَب	كُتِبَ لِهِنَّ	كُتِبَ لِهِنَّمَا	كُتِبَ لَهَا
	کتاب آن هیند زن	کتاب آن دوزن	کتاب آن زن
مُخَاطَب	كُتِبَ لَكُمْ	كُتِبَ لَكُمَا	كُتِبَ لَكَ
	کتاب شما هیندر	کتاب شما دو مرد	کتاب ترمرد
مُخَاطَب	كُتِبَ لَكُنَّ	كُتِبَ لَكُمَا	كُتِبَ لَكِ
	کتاب شما هیند زن	کتاب شما دوزن	کتاب ترقزن
	كُتِبْنَا	كُتِبْتَنِي	كُتِبْتَنِي
	کتاب ما	کتاب من	کتاب من

ماضی

أَخْرَجَ

أَخْرَجَا

أَخْرَجُوا

أَخْرَجْتُ

أَخْرَجْتَا

أَخْرَجْتُمْ

أَخْرَجْتُ

أَخْرَجْتُمَا

أَخْرَجْتُمْ

أَخْرَجْتُ

أَخْرَجْتُمَا

أَخْرَجْتُمْ

أَخْرَجْنَا

أَخْرَجْتُمْ

مضارع

يُخْرِجُ

يُخْرِجَانِ

يُخْرِجُونَ

تُخْرِجُ

تُخْرِجَانِ

يُخْرِجِينَ

تُخْرِجُ

تُخْرِجَانِ

تُخْرِجُونَ

تُخْرِجِينَ

تُخْرِجَانِ

تُخْرِجِينَ

أَخْرَجَ نُخْرِجُ  
41 چیزی را خارج می کند



عَلَّمُوا	عَلَّمَا	عَلَّمْتُ
عَلَّمْتُمْ	عَلَّمْتَا	عَلَّمْتِ
عَلَّمْتُمْ	عَلَّمْتُمَا	عَلَّمْتِ
عَلَّمْتُمْ	عَلَّمْتُمَا	عَلَّمْتِ
	عَلَّمْنَا	عَلَّمْتِ

يُعَلِّمُونَ	يُعَلِّمَانِ	يُعَلِّمُ
يُعَلِّمِينَ	تُعَلِّمَانِ	تُعَلِّمُ
تُعَلِّمُونَ	تُعَلِّمَانِ	تُعَلِّمُ
تُعَلِّمِينَ	تُعَلِّمَانِ	تُعَلِّمِينَ
	تُعَلِّمُ	أُعَلِّمُ

کاتب - کاتِب - کاتِب - نامه نگاری کرد - نامه نگاری می کند

ماضی

کاتَبُوا

کاتَبَا

کاتَبَ

کاتَبْتُمْ

کاتَبْتُمَا

کاتَبْتُ

کاتَبْتُمْ

کاتَبْتُمَا

کاتَبْتُ

کاتَبْتُمْ

کاتَبْتُمَا

کاتَبْتُ

کاتَبْنَا

کاتَبْتُمْ

مضارع

کاتِبُونَ

کاتِبَانِ

کاتِبٌ

کاتِبِينَ

کاتِبَانِ

کاتِبٌ

کاتِبُونَ

کاتِبَانِ

کاتِبٌ

کاتِبِينَ

کاتِبَانِ

کاتِبِينَ

جزیره دستخفی

کاتِبٌ

کاتِبٌ ۷۰

تَلَاتِبٌ - يَتَلَاتِبُ - تَلَاتِبُوا - تَلَاتِبِينَ - تَلَاتِبِي

ماضی

تَلَاتِبُ

تَلَاتِبَا

تَلَاتِبُوا

تَلَاتِبْتِ

تَلَاتِبْتَا

تَلَاتِبْتِينَ

تَلَاتِبْتِ

تَلَاتِبْتِمَا

تَلَاتِبْتِي

تَلَاتِبْتِ

تَلَاتِبْتِمَا

تَلَاتِبْتِينَ

تَلَاتِبْتِ

تَلَاتِبْتَا

يَتَلَاتِبُ

يَتَلَاتِبَانِ

يَتَلَاتِبُونَ

يَتَلَاتِبُ

يَتَلَاتِبَانِ

يَتَلَاتِبِينَ

يَتَلَاتِبُ

يَتَلَاتِبَانِ

يَتَلَاتِبُونَ

يَتَلَاتِبِينَ

يَتَلَاتِبَانِ

يَتَلَاتِبِينَ

يَتَلَاتِبْتِ

يَتَلَاتِبْتَا

جزوه دلتیجی

تَعَلَّمُوا	تَعَلَّمَا	تَعَلَّمْتَ
تَعَلَّمْنَا	تَعَلَّمْتُمَا	تَعَلَّمْتُمْ
تَعَلَّمْتُمْ	تَعَلَّمْنَا	تَعَلَّمْتُمْ
تَعَلَّمْنَا	تَعَلَّمْتُمْ	تَعَلَّمْتُمْ

تَعَلَّمْنَا      تَعَلَّمْتُمْ

مضارع

يَتَعَلَّمُونَ	يَتَعَلَّمَانِ	يَتَعَلَّمُ
يَتَعَلَّمْنَ	يَتَعَلَّمَانِ	يَتَعَلَّمُ
يَتَعَلَّمُونَ	يَتَعَلَّمَانِ	يَتَعَلَّمُ
يَتَعَلَّمْنَ	يَتَعَلَّمَانِ	يَتَعَلَّمُ

جزوه دلترا نخبی

اتَّعَلَّمَ      ۷۲      لَتَعَلَّمُ

اَسْتَفْعَلَ - يَسْتَفْعِلُ - اِسْتَفْعَلُوا  
کار کرد - کار می کند

ماضی

اِسْتَفْعَلْتُ

اِسْتَفْعَلْتَ

اِسْتَفْعَلُوا

اِسْتَفْعَلْتِ

اِسْتَفْعَلْتَا

اِسْتَفْعَلْنَ

اِسْتَفْعَلْتِ

اِسْتَفْعَلْتُمَا

اِسْتَفْعَلْتُمْ

اِسْتَفْعَلْتُمْ

اِسْتَفْعَلْتُمْ

اِسْتَفْعَلْتُمْ

اِسْتَفْعَلْتُ

اِسْتَفْعَلْنَا

مضارع

يَسْتَفْعِلُ

يَسْتَفْعِلَانِ

يَسْتَفْعِلُونَ

تَسْتَفْعِلُ

تَسْتَفْعِلَانِ

تَسْتَفْعِلْنَ

تَسْتَفْعِلُ

تَسْتَفْعِلَانِ

تَسْتَفْعِلُونَ

تَسْتَفْعِلِينَ

تَسْتَفْعِلَانِ

تَسْتَفْعِلْنَ

اَسْتَفْعِلُ

تَسْتَفْعِلُ

جزیره دلتراخفی

جزیره دلتراخفی ۷۳

اَنْلَسْرُوْا	اَنْلَسْرَا	اَنْلَسْرَ
اَنْلَسْرُوْنَ	اَنْلَسْرُوْا	اَنْلَسْرَتْ
اَنْلَسْرْتُمْ	اَنْلَسْرْتُمْ	اَنْلَسْرَتْ
اَنْلَسْرْتُمْ	اَنْلَسْرْتُمْ	اَنْلَسْرَتْ

اَنْلَسْرَتْ      اَنْلَسْرْنَا

مَضَاع

يَنْلَسِرُوْنَ	يَنْلَسِرَانِ	يَنْلَسِرُ
يَنْلَسِرُوْنَ	يَنْلَسِرَانِ	يَنْلَسِرُ
يَنْلَسِرُوْنَ	يَنْلَسِرَانِ	يَنْلَسِرُ
يَنْلَسِرُوْنَ	يَنْلَسِرَانِ	يَنْلَسِرُوْنَ

اَنْلَسِرُ      ٧٤      يَنْلَسِرُ  
 حِيْرَه دَلْتَرَجِي

آموزش خواست - آموزش سوالها

اِسْتَغْفَرَ - اِسْتَغْفِرُ

اِسْتَغْفِرُوا	اِسْتَغْفِرُوا	اِسْتَغْفِرُوا
اِسْتَغْفِرُونَ	اِسْتَغْفِرُونَ	اِسْتَغْفِرُونَ
اِسْتَغْفِرْتُمْ	اِسْتَغْفِرْتُمْ	اِسْتَغْفِرْتُمْ
اِسْتَغْفِرْتُمْ	اِسْتَغْفِرْتُمْ	اِسْتَغْفِرْتُمْ
اِسْتَغْفِرْنَا	اِسْتَغْفِرْنَا	اِسْتَغْفِرْنَا

مفَاع

اِسْتَغْفِرُونَ	اِسْتَغْفِرُونَ	اِسْتَغْفِرُونَ
اِسْتَغْفِرُونَ	اِسْتَغْفِرُونَ	اِسْتَغْفِرُونَ
اِسْتَغْفِرُونَ	اِسْتَغْفِرُونَ	اِسْتَغْفِرُونَ
اِسْتَغْفِرُونَ	اِسْتَغْفِرُونَ	اِسْتَغْفِرُونَ

اِسْتَغْفِرُ

اِسْتَغْفِرُ

جزوه دکتر خفقی

۷۵

ثلاثی مُجَرَّد	اَذْهَبُوا سَمَّا حَيْدَمَرْد بِنِسْتَانِ	اَذْهَبَا سَمَّا دَوْمَرْد بِنِزْبَرِي	اَذْهَبْ قَرْمَرْد بِنِزْبَرِي
	اَذْهَبِينَ سَمَّا حَيْدَرِزْن بِنِزْبَرِي	اَذْهَبَا سَمَّا دَوْمَرْد بِنِزْبَرِي	اَذْهَبِي قَرْمَرْد بِنِزْبَرِي

ثلاثی مزید - باب افعال	اَجْلِسُوا سَمَّا حَيْدَمَرْد بِنِسْتَانِ	اَجْلِسَا سَمَّا دَوْمَرْد بِنِسْتَانِ	اَجْلِسْ قَرْمَرْد بِنِسْتَانِ
	اَجْلِسِينَ سَمَّا حَيْدَرِزْن بِنِسْتَانِ	اَجْلِسَا سَمَّا دَوْمَرْد بِنِسْتَانِ	اَجْلِسِي قَرْمَرْد بِنِسْتَانِ

اَفْعَلْ - فُعِلْ - فُعِلْ - افعال  
اَجْلِسْ - يَجْلِسُ - اجلاس  
نِسْتَانِ مِي نِسْتَانِ دُنِسْتَانِ

ثلاثی مزید - باب تفعیل	عَلِّمُوا سَمَّا حَيْدَمَرْد بِنِزْبَرِي	عَلِّمَا سَمَّا دَوْمَرْد بِنِزْبَرِي	عَلِّمْ قَرْمَرْد بِنِزْبَرِي
	عَلِّمِينَ سَمَّا حَيْدَرِزْن بِنِزْبَرِي	عَلِّمَا سَمَّا دَوْمَرْد بِنِزْبَرِي	عَلِّمِي قَرْمَرْد بِنِزْبَرِي

فَعَّلْ - فُعِّلْ - تَفَعَّلْ  
عَلِّمْ - يُعَلِّمُ - تَعْلِيم  
يَادَدَارْ مِي يَادَدَارْ يَادَدَارْ

ثلاثی مزید - باب مُفَاعَلَة	كَاتِبُوا سَمَّا حَيْدَمَرْد بِنِزْبَرِي	كَاتِبَا سَمَّا دَوْمَرْد بِنِزْبَرِي	كَاتِبْ نَامِ نِسْتَانِ كَنْ
	كَاتِبِينَ سَمَّا حَيْدَرِزْن بِنِزْبَرِي	كَاتِبَا سَمَّا دَوْمَرْد بِنِزْبَرِي	كَاتِبِي قَرْمَرْد بِنِزْبَرِي

فَاعَلْ - يُفَاعِلُ - مُفَاعَلَة  
كَاتِبْ - يَكْتُبُ - كِتَابَة  
نَامِ نِسْتَانِ كَنْ نَامِ نِسْتَانِ كَنْ نَامِ نِسْتَانِ كَرْدَنْ

ثلاثی مزید - باب تَفَاعُلْ	تَكَاتَبُوا سَمَّا حَيْدَمَرْد بِنِزْبَرِي	تَكَاتَبَا سَمَّا دَوْمَرْد بِنِزْبَرِي	تَكَاتَبْ نَامِ نِسْتَانِ كَنْ
	تَكَاتَبِينَ سَمَّا حَيْدَرِزْن بِنِزْبَرِي	تَكَاتَبَا سَمَّا دَوْمَرْد بِنِزْبَرِي	تَكَاتَبِي قَرْمَرْد بِنِزْبَرِي

تَفَاعَلْ - يَتَفَاعَلُ - تَفَاعُلْ  
تَكَاتَبْ - يَتَكَاتَبُ - تَكَاتُبْ  
نَامِ نِسْتَانِ كَرْدَنْ نَامِ نِسْتَانِ كَنْ نَامِ نِسْتَانِ كَرْدَنْ



تَعَلَّمُ تومرد یادگیر	تَقَلَّمَا سما دومرد یادگیر	تَعَلَّمُوا سما چند مرد یادگیر	ثلاثی مزید - باب تَفَعَّلُ تَفَعَّلَ - يَتَفَعَّلُ - تَفَعَّلُوا تَعَلَّمَ - يَتَعَلَّمُ - تَعَلَّمُوا یاد گرفت / یاد می گیرد / یاد گرفتند
تَعَلَّمِي توزن یادگیر	تَعَلَّمَا سما دوزن یادگیر	تَعَلَّمَنْ سما چند زن یادگیر	

اِسْتَخْلَفُ تومرد کارکن	اِسْتَخْلَفَا سما دومرد کارکنند	اِسْتَخْلَفُوا سما چند مرد کارکنند	ثلاثی مزید - باب اِفْتَعَلَ اِفْتَعَلَ - يَفْتَعِلُ - اِفْتَعَلُوا اِسْتَخْلَفَ - يَسْتَخْلِفُ - اِسْتَخْلَفُوا کار کرد / کاری کند / کار کردند
اِسْتَخْلَفِي توزن کارکن	اِسْتَخْلَفَا سما دوزن کارکنند	اِسْتَخْلَفَنْ سما چند زن کارکنند	

اِنْكَسِرَ تومرد شکسته شد	اِنْكَسِرَا سما دومرد شکسته شدند	اِنْكَسِرُوا سما چند مرد شکسته شدند	ثلاثی مزید - باب اِنْفَعَلَ اِنْفَعَلَ - يَنْفَعِلُ - اِنْفَعَلُوا اِنْكَسَرَ - يَنْكَسِرُ - اِنْكَسِرُوا شکسته شد / شکسته می شود / شکسته شدند
اِنْكَسِرِي توزن شکسته شد	اِنْكَسِرَا سما دوزن شکسته شدند	اِنْكَسِرَنْ سما چند زن شکسته شدند	

اِسْتَرْجِعُ تومرد پس بگیر	اِسْتَرْجِعَا سما دومرد پس بگیرند	اِسْتَرْجِعُوا سما چند مرد پس بگیرند	ثلاثی مزید - باب اِسْتَفَعَلَ اِسْتَفَعَلَ - يَسْتَفَعِلُ - اِسْتَفَعَلُوا اِسْتَرْجَعَ - يَسْتَرْجِعُ - اِسْتَرْجِعُوا پس گرفت / پس می گیرد / پس گرفتند
اِسْتَرْجِعِي توزن پس بگیر	اِسْتَرْجِعَا سما دوزن پس بگیرند	اِسْتَرْجِعَنْ سما چند زن پس بگیرند	

به این تفاوت ها بین صیغه های ماضی و امر توجه کنید:

اَجْلَسَ - اَجْلَسَا - اَجْلَسُوا  
نشاند / نشاندند / آن چند نفر نشاندند

اَجْلَسَ - اَجْلَسَا - اَجْلَسُوا  
نشاند / نشاندند / آن چند نفر نشاندند

عَلَّمَ - عَلَّمَا - عَلَّمُوا  
یاد ده / یاد دادند / آن چند نفر یاد دادند

۷۷ جزوه دکتر عباس عقی

کَاتَبَ - کَاتَبَا - کَاتَبُوا  
 نام‌نمای کرد آن دو نامه‌نمای کردند نام‌نمای کن شما دو نامه‌نمای کنید شما چند نفر نامه‌نمای کنید

تَكَاتَبَ - تَكَاتَبَا - تَكَاتَبُوا  
 نام‌نمای کرد آن در نامه‌نمای کردند نام‌نمای کن شما دو نامه‌نمای کنید شما چند نفر نامه‌نمای کنید

نکته: تفاوت فعل‌های «کَاتَبَا و تَكَاتَبَا» که در ماضی و امر شبیه به همند، با توجه به معنای جمله تشخیص داده می‌شود. مثال: رَجَاءٌ تَكَاتَبُوا؛ لطفًا نامه‌نمای کنید.  
 در جمله بالا، با توجه به کلمه «رَجَاءٌ» که معنای درخواستی دارد، تشخیص می‌دهیم که در اینجا فعل «تَكَاتَبُوا» فعل امر است و نه فعل ماضی.

تَعَلَّمَ - تَعَلَّمَا - تَعَلَّمُوا  
 یاد گرفت آن دو یاد گرفتند یاد بگیرید شما دو یاد بگیرید شما چند نفر یاد بگیرید

نکته: تفاوت فعل‌های «تَعَلَّمَا و تَعَلَّمُوا» که در ماضی و امر شبیه به همند، با توجه به معنای جمله تشخیص داده می‌شود. مثال: ا- التَّالِمِينَ تَعَلَّمَا؛ آن دو درس آموز یاد گرفتند.  
 رَجَاءٌ، تَعَلَّمَا؛ لطفًا یاد بگیرید.

اسْتَعْلَمَ - اسْتَعْلَمَا - اسْتَعْلَمُوا  
 کار کرد آن دو کار کردند کار کن شما دو نفر کار کنید شما چند نفر کار کنید

اسْتَعْلَمَ - اسْتَعْلَمَا - اسْتَعْلَمُوا  
 شکسته شد آن دو شکسته شدند شکسته شوید شما دو نفر شکسته شوید شما چند نفر شکسته شوید

اسْتَرْجَعُ - اسْتَرْجَعَا - اسْتَرْجَعُوا  
 پس بگیر آن دو پس بگیرند پس بگیرید شما دو نفر پس بگیرید شما چند نفر پس بگیرید

۸ لایحه دکترا عباس نجفی

عَابِب	لَهُمْ كِتَابٌ	لَهُمَا كِتَابٌ	لَهُ كِتَابٌ
	آن چند مرد کتابی دارند	آن دو مرد کتابی دارند	آن مرد کتابی دارد
مُخَاطَب	لَهُنَّ كِتَابٌ	لَهُمَا كِتَابٌ	لَهَا كِتَابٌ
	آن چند زن کتابی دارند	آن دو زن کتابی دارند	آن زن کتابی دارد
مُخَاطَب	لَكُمْ كِتَابٌ	لَكُمَا كِتَابٌ	لَكَ كِتَابٌ
	شما چند مرد کتابی دارید	شما دو مرد کتابی دارید	تو مرد کتابی داری
مُخَاطَب	لَكُنَّ كِتَابٌ	لَكُمَا كِتَابٌ	لَكَ كِتَابٌ
	شما چند زن کتابی دارید	شما دو زن کتابی دارید	تو زن کتابی داری
	لَنَا كِتَابٌ	لَنَا كِتَابٌ	لِي كِتَابٌ
	ما کتابی داریم	ما کتابی داریم	من کتابی دارم

عَابِب	عِنْدَهُمْ كِتَابٌ	عِنْدَهُمَا كِتَابٌ	عِنْدَهُ كِتَابٌ
	آن چند مرد کتابی دارند	آن دو مرد کتابی دارند	آن مرد کتابی دارد
مُخَاطَب	عِنْدَهُنَّ كِتَابٌ	عِنْدَهُمَا كِتَابٌ	عِنْدَهَا كِتَابٌ
	آن چند زن کتابی دارند	آن دو زن کتابی دارند	آن زن کتابی دارد
مُخَاطَب	عِنْدَكُمْ كِتَابٌ	عِنْدَكُمَا كِتَابٌ	عِنْدَكَ كِتَابٌ
	شما چند مرد کتابی دارید	شما دو مرد کتابی دارید	تو مرد کتابی داری
مُخَاطَب	عِنْدَكُنَّ كِتَابٌ	عِنْدَكُمَا كِتَابٌ	عِنْدَكَ كِتَابٌ
	شما چند زن کتابی دارید	شما دو زن کتابی دارید	تو زن کتابی داری
	عِنْدَنَا كِتَابٌ	عِنْدَنَا كِتَابٌ	عِنْدِي كِتَابٌ
	کتابی داریم	کتابی داریم	کتابی دارم

غائب	لَدَيْهِمْ كِتَابٌ آن چند مرد کتابی دارند	لَدَيْهِمَا كِتَابٌ آن دو مرد کتابی دارند	لَدَيْهِ كِتَابٌ آن مرد کتابی دارد
	لَدِيْهِنَّ كِتَابٌ آن چند زن کتابی دارند	لَدِيْهِمَا كِتَابٌ آن دو زن کتابی دارند	لَدِيْهَا كِتَابٌ آن زن کتابی دارد
مُخَاطَب	لَدَيْكُمْ كِتَابٌ شما چند مرد کتابی دارید	لَدَيْكُمَا كِتَابٌ شما دو مرد کتابی دارید	لَدَيْكَ كِتَابٌ تو مرد کتابی داری
	لَدِيْنَكُمْ كِتَابٌ شما چند زن کتابی دارید	لَدِيْكُمَا كِتَابٌ شما دو زن کتابی دارید	لَدِيْكَ كِتَابٌ تو زن کتابی داری
	مَتَّكِمٌ کتابی داریم	لَدَيْنَا كِتَابٌ کتابی داریم	لَدِيَّ كِتَابٌ کتابی دارم

نکات :

- ۱- در زبان عربی برای فعل «داشتن» می توانیم از کلمات «لِ»، «عِنْدَ» و «لَدَى» استفاده کنیم. مثال: ۱- لَهُ كِتَابٌ: کتابی دارد. ۲- عِنْدَهُ كِتَابٌ: کتابی دارد. ۳- لَدَيْهِ كِتَابٌ: کتابی دارد.
- ۲- به جای ضمایر «ه»، «هما»، «هم» می شود از «اسم» هم استفاده کرده مثال:
  - ۱- لِلْمُعَلِّمِ كِتَابٌ: معلم کتابی دارد. ۲- عِنْدَ الْمُعَلِّمِ كِتَابٌ: معلم کتابی دارد.
  - ۳- لَدَى الْمُعَلِّمِ كِتَابٌ: معلم کتابی دارد.

۱۵ آیدر دکترا عباس نجفی

گاهی یک اسم می تواند همزمان « موصوف » و « مضاف » واقع شود. مثال :

فَرِيقُنَا الْفَائِزُ بِرَجْبِهِ تيم پيروز ما  
 ۱- موصوف      ۲- مضاف  
 صفت      مضاف و إليه

اللوهای زیر را حفظ کنید.

غائب	فَرِيقُهُمُ الْفَائِزُ	فَرِيقُهُمَا الْفَائِزُ	فَرِيقَاهُ الْفَائِزُ
	تيم پيروز آن چند مرد	تيم پيروز آن دو مرد	تيم پيروز او مرد
مخاطب	فَرِيقُهُنَّ الْفَائِزُ	فَرِيقُهُمَا الْفَائِزُ	فَرِيقِهَا الْفَائِزُ
	تيم پيروز آن چند زن	تيم پيروز آن دو زن	تيم پيروز آن زن
مخاطب	فَرِيقِكُمْ الْفَائِزُ	فَرِيقِكُما الْفَائِزُ	فَرِيقِكُ الْفَائِزُ
	تيم پيروز شما چند مرد	تيم پيروز شما دو مرد	تيم پيروز تو مرد
مخاطب	فَرِيقِكُنَّ الْفَائِزُ	فَرِيقِكُما الْفَائِزُ	فَرِيقِكِ الْفَائِزُ
	تيم پيروز شما چند زن	تيم پيروز شما دو زن	تيم پيروز تو زن
مخاطب	فَرِيقِنَا الْفَائِزُ	فَرِيقِنَا الْفَائِزُ	فَرِيقِي الْفَائِزُ
	تيم پيروز ما	تيم پيروز ما	تيم پيروز من

۸۱ جزوه دکتر نجفی

این صفحه در جایی نصب شود که هر روز به آنجا رفت و آمد دارید تا روزی چند بار حیشمان به آن بیفتد و به صورت خیلی خوب حفظتان شود. بعد از حفظ کردن این جدول، عمل های دیگری را جایگزین فعل "ذَهَبَ - يَذْهَبُ" کرده و ترجیحاً کنید تا خوب به زمان افعال در زبان عربی مسلط شوید.

مضارع ۳ يَذْهَبُ	ماضی ۳ ذَهَبَ
کان يَذْهَبُ : می رفت	کان ذَهَبَ = کان قد ذَهَبَ : رفتا بود
قَدْ يَذْهَبُ : گاهی می رود شاید برود	قَدْ ذَهَبَ : رفتا است
لَمَّا يَذْهَبُ : هنوز نرفته است.	لَمَّا ذَهَبَ : هنگامی که رفت
لَمْ يَذْهَبَ : نرفت نرفته است.	لَمْ يَذْهَبَ : بر سر فعل ماضی نبی آید سوف، س - بر سر فعل ماضی نبی آید
سَوْفَ يَذْهَبُ : خواهد رفت	كُنْ يَذْهَبُ : بر سر فعل ماضی یعنی آید.
لَنْ يَذْهَبَ : نخواهد رفت	لَيْتَ حَمِيدًا ذَهَبَ : کاش حمید می رفت
لَيْتَ حَمِيدًا يَذْهَبُ : کاش حمید برود.	لَيْتَ حَمِيدًا ذَهَبَ : کاش حمید برود
لَعَلَّ حَمِيدًا يَذْهَبُ : شاید حمید برود. امید است حمید برود	مَا ذَهَبَ : نرفت
لَيَذْهَبُ : باید برود.	مَا كَانَ يَذْهَبُ = لَمْ يَكُنْ يَذْهَبُ : بهی رفت
لَيَذْهَبُ : تا برود. که برود.	
لَا يَذْهَبُ : نباید برود.	
لَا يَذْهَبُ : نمی رود.	
لَا تَذْهَبُ : نرو	
لَا تَذْهَبُ : یعنی روی	
لَمْ يَكُنْ يَذْهَبُ : یعنی رفت	
أَلَّا يَذْهَبُ : که نرود	
جزوه دسترنجی	۸۲

این تیتراهای عربی از کنکوری ها چه می خواهند؟

بسیاری از دانش آموزان با تیترا سؤالات مشکل دارند و باید به مصداق «فَهِمُ السُّؤَالَ، نِصْفُ الْجَوَابِ»، معنی و خواسته ی سؤال را متوجه شوند تا بتوانند به تست پاسخ بگویند.

برخی از تیتراهای دشوار و مبهم

۱- عَيْنَ مَا فِيهِ طَلَبٌ لِلْقِيَامِ بِالْعَمَلِ ( )

یعنی فعل امر را پیدا کنید (امر مخاطب، غایب یا متکلم)

۲- عَيْنَ مَا فِيهِ النَّهْيُ عَنِ الْقِيَامِ بِالْعَمَلِ ( )

بروید سراغ فعل نهی مضارع

۳- عَيْنَ عِبَارَةٍ لَهَا مَعْنَى الْمَضَارِعِ ( )

بروید فعل و جواب شرط یا یکی را پیدا کنید که به صورت ماضی آمده است.

۴- عَيْنَ النِّكْرَةِ تُتْرَجَّمُ مَعْرِفَةً ( )

خبری را انتخاب کنید که نکره است و معمولاً پس از آن مضاف الیه و صفت نیامده است  
الطَّلَابُ حَاضِرُونَ فِي الْمَدْرَسَةِ. حَاضِرُونَ خَيْرٌ وَ نِكْرَةٌ هِيَ أَمَّا بِهٖ صَوْرَتُ مَعْرِفَةٍ تُرَجَّمُ مَعْنَى شَيْءٍ

۵- عَيْنَ الْمَوْصُوفِ بِالْجُمْلَةِ يَا مَوْصُوفًا بِالْفِعْلِ

۸۳  
خبره در خبری

دنبال جمله وصفیه باشید، به عبارت دیگر، معمولاً فعلی را پیدا کنید که اسم نکره ای را که قبل از آن آمده است توضیح می دهد. در ترجمه آن از (که) استفاده می شود.

۶- عین المعرفة تُترجم نكرة

معمولاً اسم دارای «ال» که پس از آن، موصول خاص (الذی، الّتی، الّذین و...) آمده است، نکره ترجمه می شود:

...رَجعت الطالبة الّتی... برگشت دانش آموزی که

۷- عین ما لا نرجو وقوعه

هر گاه با چنین سؤالی روبرو شدید سراغ «لیت» بروید.

۸- عین جمله قد اُکدّت بأجمعها.

اگر درباره تأکید کلّ جمله (نه یک کلمه یا بخشی از جمله) پرسیده شود در جستجوی «إنّ» باشید

۹- عین الفعل الناقص لا يدلّ علی الزمن الماضي

جزوه دستنویسی ۱۴



یعنی فعل «کان» را پیدا کنید که معنای (است یا می باشد) دهد نه معنای گذشته.

۱۰- عین الکلمه التي تكمل جملة ما قبلها. يا كلمة تُزيل الإيهام عن جملة ما قبلها

دنبال (لکن) باشید.

۱۱- عین کلمهٔ جاء للترجی یا جملة فیها رجاء

بروید سراغ اعل

۱۲- عین التأكيد لوقوع الفعل

یعنی مفعول مطلق تأکیدی را پیدا کنید.

۱۳- عین حرفاً مشبهاً بالفعل قد لا يحتاج إلى الترجمة

از بین حروف مشبیهة بالفعل، گاهی حرف «إن» ترجمه نمی شود.

۱۴- عین ما یبین حالة مفعول

به دنبال حالی باشید که صاحب حال آن مفعول است.

جزوه دکترا

۸۵

۱۵- عَيْن ما لا يَمُكِن حصوله يا عَيْن كلمة قد جاء للتمنى :

بروید لیت را از بین یک گزینه، بکشید بیرون .

۱۶- عَيْن «ال» يُفِيد معنى الإشارة °

دنبال معرفه به «ال» باشید که همان کلمه، در عبارت قبل از خود به صورت نکره به کار رفته است

رَأَيْتُ طِفْلَةً فِي الصَّالَةِ؛ كَانَتْ الطِفْلَةُ تُبْكِي. می توان الطِفْلَةُ را آن كودك ترجمه کرد °

۱۷- عَيْن «لا» فِيهَا النفي أَشَدُّ .

یعنی لای نفی جنس را پیدا کنید نه لای نفی مضارع و لای نهی مضارع یا لای جواب

۱۸- عَيْن الفعل يدلّ على الإستمرار .

یعنی فعلی را که معنای ماضی استمراری می دهد، پیدا کنید

(کان + مضارع / لیت + ماضی / ماضی + مضارع در جمله وصفیه و حالیه)

۱۹- ...عَيْن لام للتعليل .يا سبب وقوع الفعل .

۸۶  
هزده دلسترچی

دنبال لام ناصبه ای باشید که بر سر مضارع می آید و معنای (برای اینکه، تا، تا اینکه) می دهد .

۲۰- عَيْن «لَام» لِلأَمْرِ .

بعنی لامی که بر سر مضارع های غایب و متکلم می آید و معنای «باید» دارد .

۲۱- عَيْن «مَا» تُغَيِّرُ زَمْنَ الفِعْلِ .

در جستجوی مای شرط باشید که بر سر ماضی آمده است و معنای ماضی را معمولا مضارع می کند .

۲۲- عَيْنِ إِسْمٍ مَبَالِغَةٌ يُخْتَلَفُ عَنْ البَاقِي .

اسم مبالغه بر وزن های «فَعَالٌ و فَعَالَةٌ» ساخته می شود. در چنین سؤالی سه یا یکی از اسم مبالغه ها بر شغل یا وسیله دلالت دارد

۲۳- أَكْمِلِ الفِرَاغَ بَمَا يَكُونُ خَبْرًا .

معمولا در چنین سؤال هایی گزینه ای که می تواند برای جای خالی خبر باشد را انتخاب کنید. اگر پس از اشاره ای که مبتدا است، اسم بدون ال بیاید همان اسم، خبر است، اگر دارای ال باشد باید پس از آن دنبال خبر باشید

۸۷  
جزوه دست‌نویسی

هذا الطير يُغرد . يغرد خبر است

هذا طير يُغرد طير خبر است

۲۴- عین الوصف جملهٔ "یا النعت جملهٔ"

جمله وصفیه را پیدا کنید .

۲۵- عین فعلاً لیس له حرف زائد است .

یعنی فعلی را پیدا کنید که حرف زاید ندارد. به عبارت دیگر دنبال فعلی باشید که از باب ها نباشد .

۲۶- عین فعلاً فاعله محذوف .

دنبال فعل مجهول باشید .

۲۷- عین ما یمکن أن ینبی مجهولاً .

دنبال فعل متعدی باشید. چون فقط فعل های متعدی می توانند مجهول شوند .

۲۸- عین ما لا یمکن أن ینبی مجهولاً .

۸۸  
همزوه دکتر خفنی

دو دسته از فعل ها مجهول نمی شنود: ۱- فعل های لازم ۲- افعال ناقصه

۲۹- عین اسم فاعل (یا اسم المفعول) من مزید

اسم فاعل و اسم مفعولی که حرف اول آنها (م) است از ثلاثی مزید ساخته شده اند. اما اگر بر وزن فاعل و مفعول باشند از ثلاثی مجرد ساخته شده اند •

۳۰- عین التنوین لیس علامه نکره

اسم های علم مذکر عربی (کافم، محمد، بدر و...) تنوین می گیرند و این تنوین نشانه نکره نیست •

۱۹ چیزه در کتب مخفی